تفسير نور (سوره حجرات)

نام نویسنده : حجة الاسلام و المسلمين حاج شيخ محسن قرائتى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# مقدمه ناشر

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

«وَلَقَد يَسّرنَا القُرآنَ لِلذّكرِ فَهَل من مُدّكِر» (1)

وقرآن را براى تذكّر آسان ساختيم ، آيا كسى هست كه پندگيرد و متذكّر شود؟

قرآن كتاب خداست و فلسفه وجودى آن ايجاد آگاهى ، حركت ، نجات مردم، استقرار عدالت ، آزادى معنوى ، رهبرى اجتماعى و تكامل بشر است.

هر چند كه تلاوت صحيح قرآن با لحنى خوش بسيار توصيه شده است ، امّا تدبّر در معانى و مفاهيم قرآن است كه مى تواند بشر را به سرمنزل مقصود راهنمايى كند.

آرى ، قرآن به عنوان فرهنگ سازترين كتاب در دسترس همگان قرار دارد و با تكيه بر تعاليم و سفارشات پيامبر بزرگ اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله و ائمّه معصومين عليهم السلام مى توان كاربردى ترين دستورات زندگى اجتماعى را از آن استخراج نمود.

«ستادتفسيرقرآن كريم»به فضل الهى وبا همكارى «مركز فرهنگى درسهايى از قرآن» و با تلاش و مساعدت ساير سازمان ها و نهادهاى فرهنگى و قرآنى ، مسابقه اى را ويژه ماه مبارك رمضان تدارك ديده است . از آنجا كه امسال ، سال رفتار علوى نام گرفته و سوره مباركه حجرات از جمله سوره هاى قرآنى است كه به نكات اخلاقى زيادى پرداخته است ، مناسب ديديم تا براى مسابقه مذكور تفسير اين سوره انتخاب شود.

از شما خواننده گرامى درخواست داريم تا ضمن مطالعه دقيق اين كتاب ارزشمند كه از آثار جديد حضرت حجة الاسلام و المسلمين قرائتى (زيدعزّه) است و ضمن شركت در مسابقه مربوطه كه از طريق سازمان ها يا نهادها برگزار مى گردد، ما را از پيشنهادات و راهنمايى هاى خود بهره مند سازيد.

ستاد تفسير قرآن كريم

نشانى : تهران، ميدان فلسطين، ستاد اقامه نماز، ستاد تفسير

تلفكس : 8893928

# پيشگفتار

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

«الحمدللّه ربّ العالَمين و صلى اللّه على سيدنا و نبيّنا محمّد واهل بيته الطاهرين»

توجّه نسل نو به قرآن از يك سو و نياز به آشنايى با تفسير آن از سوى ديگر، قشر عظيمى را به سوى تفسير سوق داده است و از آنجا كه تهيّه تفسير تمام قرآن ، نياز به هزينه زياد و مطالعه آن نياز به حوصله زيادى دارد، بعضى از بزرگان ما بخش هايى از قرآن را جداگانه تفسير كرده اند.

ما نيز علاوه بر «تفسير نور» كه انشاءاللّه در دوازده جلد عرضه خواهد شد، لازم ديديم بعضى از سوره ها را جداگانه در دسترس علاقمندان قرار دهيم تا آنان كه از مطالعه تفسير همه قرآن محروم هستند، لااقل زمينه مطالعه بخشى از آن را داشته باشند.

در اين راستا تفسير سوره يوسف به نام «يوسف قرآن» در قطع جيبى جداگانه به چاپ رسيد،

سوره حجرات دوّمين جزوه تفسيرى است كه در اختيار عموم قرار مى گيرد.

از خداوند كه اين توفيق را به ما عطا فرمود، سپاسگزاريم و از دوستان همكارم (حجج اسلام آقايان : كلباسى ، دهشيرى و جعفرى) كه ساعات زيادى را صرف كمك به تهيه اين تفسير نموده اند، سپاسگزارم .

آرى ، همان گونه كه هر كجاى كره زمين روشن است از خورشيد است و آن قسمتى كه تاريك است از خود زمين مى باشد، در كتاب ما نيز هر كجا روشنى يافتيد، آن نور قرآن و هدايت انبيا، اوصيا، شهدا و علماست و هر كجا تاريكى ، نقص و كاستى يافتيد، آن را به حساب خود من بگذاريد.

از خداوند مى خواهم كه قرآن را نور فكر، بيان و عمل ما، و نور قلب ، قبر و قيامت ما، و نور سياست ، اقتصاد و اجتماع ما، و نور نسل ، ناموس و تاريخ ما قرار دهد.

# سيماى سوره حجرات

اين سوره در مدينه نازل شده وداراى هجده آيه وبه نام سوره «حجرات» يا سوره «آداب واخلاق» ناميده شده است .

«حُجرات» جمع «حُجره» است و چون در اين سوره نام حجره هاى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله (كه بسيار ساده و از گل و سقف آن از چوب و شاخه هاى خرما بود) برده شده ، اين سوره حجرات ناميده شده است .

آغاز سه سوره قرآن ، (مائده ، حجرات و ممتحنه) كه درباره مسائل حكومتى و اجتماعى است ، با جمله (يا ايّها الّذين آمنوا) شروع شده است . (2)

در اين سوره به خاطر آن كه چند بار پى درپى جمله (يا ايّها الّذين آمنوا) آمده است ، سيماى يك جامعه اسلامى از آن معلوم مى شود.

در اين سوره مسائلى مطرح شده كه در سوره هاى ديگر نيست . از جمله:

1. پيشى نگرفتن از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و آداب برخورد با آن حضرت و هشدار به كسانى كه بى ادبند.

2. مسخره كردن و نام بد نهادن ، سوءظن ، تجسّس و غيبت كه در يك جامعه ايمانى حرام است ، در اين سوره از آنها نهى شده است .

3. اُخوّت و برادرى ، دستور اصلاح ، بسيج عمومى بر ضد ياغى ، ميانجى گرى عادلانه ، تحقيق درباره خبرهاى رسيده از افراد مشكوك و تعيين ملاك برترى كه در يك جامعه ايمانى لازم است ، در اين سوره آمده است .

4. در اين سوره ، جامعه ايمانى كه در آن درجات مسلمين از مؤ منين مشخّص ‍ و ملاك ارزشها، تقوى و آن چه محبوب است ، ايمان و آن چه مورد تنفّر است ، كفر و فسق و گناه بيان شده ومحور جامعه را قسط و عدل مى داند.

5. جامعه ايمانى در اين سوره ، وام دار خدا وعاشق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه واسطه هدايت او شده و هرگز ايمان خود را منتّى بر خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نمى داند.

6. در جامعه ايمانى اين سوره ، مردم بايد تابع پيامبر باشند و هرگز توقّع تبعيّت پيامبر از مردم را نداشته باشند.

# بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيِمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان .

## نكته ها:

اين سوره نيز همانند ساير سوره ها با نام خداوند شروع شده است ، زيرا در حديث مى خوانيم : هر كار مهمّى كه بدون نام خداوند آغاز گردد، نافرجام است. (3)

آرى ، در آغاز كارها انسان به استمداد از رحمتى بس گسترده نياز دارد كه آن نياز با جمله مباركه «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» برطرف مى گردد.

«بسم اللّه» در آغاز هر كار، نشان ايمان به خدا، عشق به خدا، ياد خدا، توكّل بر خدا، رنگ و جهت خدايى دادن به كارهاست .

# آيه (1)

يََّاءَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لاَ تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىِ اللّهِ وَ رَسُولِهِوَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! بر حكم خدا و پيامبر او پيشى نگيريد واز خداوند پروا كنيد، همانا خداوند شنوا و دانا است .

## نكته ها:

اين آيه ، جلوى بسيارى از خطاها را مى گيرد. زيرا گاهى خواسته اكثريّت مردم ، جلوه هاى ظاهرى و مادّى ، پيروى از حدس و تخمين ، ميل به ابتكار ونوآورى ، هيجان و قضاوت عجولانه و خيال آزادانديشى ، انسان را وادار به گفتن ها، نوشتن ها و تصميماتى مى كند كه ناخودآگاه انسان از خواسته خدا و رسول جلو مى افتد، همان گونه كه گاهى خيال عبادت ، خيال قاطعيّت ، خيال انقلابى بودن و خيال زهد و ساده زيستى ، گروهى را وادار كرد تا از خدا و رسول پيشى بگيرند و به قول معروف كاسه داغ تر از آش باشند.

اين آيه مى خواهد انسان ها را همچون فرشته تربيت كند، زيرا قرآن درباره فرشتگان مى فرمايد: در سخن بر خدا سبقت نمى گيرند و تنها طبق دستور او عمل مى كنند. (لايَسبِقونَه بِالقَول و هم باَمرِه يَعمَلون) (4)

قرآن ، موارد تقدّم را بيان نكرد تا شامل انواع پيش افتادن هاى عقيدتى ، علمى ، سياسى ، اقتصادى و غيره در گفتار وكردار گردد.

بعضى اصحاب از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله درخواست كردند كه خود را مقطوع النسل و اَخته نمايند تا ديگر تمايلى به همسر نداشته باشند و يكسره در خدمت اسلام باشند، حضرت آنان را از اين كار زشت باز داشت .

كسى كه از خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پيشى مى گيرد، در مديريّت نظام خلل وارد كرده و جامعه را به هرج و مرج مى كشاندو در حقيقت دستگاه و نظام قانون گذارى را بازيچه تمايلات خود قرار مى دهد.

## پيام ها:

1- براى انجام گرفتن دستورات بايد ابتدا زمينه هاى روانى پذيرش را در مخاطب ايجاد كرد. جمله (يا ايها الّذين آمنوا) به مخاطب شخصيّت مى دهد ووابستگى او به خدا را كه زمينه انجام كار است ، بيان مى كند.

2- از آنجا كه فرمان پيش نيفتادن از خدا و رسول ، فرمان ادب است ، خود اين آيه نيز مخاطب را با ادب ويژه صدا مى زند. (يا ايها الذين آمنوا...)

3- بعضى سليقه هاى شخصى ، عادات و رسوم اجتماعى و بسيارى از مقرّرات و قوانين بشرى كه ريشه در قرآن و حديث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نيست ، نوعى پيش افتادن از خدا و رسول است . (لا تقدّموا...)

4- هرگونه حرام كردن نعمت هاى حلال خداوند و يا حلال كردن حرام ها، پيشى گرفتن از خدا و رسول است . (لاتقدّموا...)

5- هرگونه بدعت ، مبالغه ، ستايش نابجا و انتقاد نابجا، پيشى گرفتن است . (لا تقدّموا...)

6- سرچشمه فقه و رفتار ما بايد قرآن و سنّت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله باشد. (لا تقدّموا بين يدى اللّه و رسوله)

7- پيشى گرفتن از خدا و رسول ، بى تقوايى است . (چون در اين آيه مى فرمايد: پيشى نگيريد و تقوى داشته باشيد) (لاتقدّموا... واتّقوا)

8- هر آزادى ، توسعه و پيشرفتى ارزش ندارد. (لاتقدّموآ...)

9- براى انجام تكاليف ، دو اهرم ايمان و تقوى لازم است . (در آيه هم كلمه «آمنوا» و هم كلمه «اتّقوا» مطرح شده است) (آمنوا... واتّقوا)

10- از چيزهايى كه جمله را زيبا مى كند آن است كه امر و نهى در كنار هم باشد. (در آيه هم نهى آمده «لاتقدّموا» و هم امر آمده است «واتّقوا»)

11- حكم رسول همان حكم خداست ، بى احترامى به او بى احترامى به خداست و پيشى گرفتن از هر دو ممنوع است . (لا تقدّموا بين يدى اللّه و رسوله)

12- التزام عملى بايد همراه با تقواى درونى باشد. (لاتقدّموا... واتّقوا اللّه)

13- كسانى كه به خاطر سليقه ها و مسائل ديگر از خدا و رسولش پيشى مى گيرند، نه ايمان دارند و نه تقوا. (يا ايّها الذين آمنوا لاتقدّموا... و اتّقوا)

14- تندروى يا كندروى هاى خود را توجيه نكنيم . (انّ اللّه سميع عليم)

## نمونه هاى پيش افتادن

اكنون با هم به چند نمونه تاريخى تقدّم و پيشى گرفتن مردم بر خدا ورسول كه در تفاسير و روايات مطرح شده است توجّه مى كنيم :

1 در عيد قربان گروهى قبل از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله قربانى كردند، به آنان گفته شد: (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله) (5)

2 گروهى قبل از آنكه ماه رمضان ثابت شود روزه گرفتند. به آنان گفته شد: (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله)

3 پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله گروهى را براى تبليغ نزد كفّار فرستاد، كفّار مبلّغان پيامبر را كشتند، ولى سه نفر از آنان فرار كردند. اين سه نفر در بازگشت در مسير فرار دو نفر از قبيله كفّار (بنى عامر) را ديدند و به انتقام دوستان شهيد خود آنها را كشتند (در حالى كه آن دو نفر بى تقصير بودند). قرآن آنان را به خاطر اين عمل خودسرانه توبيخ كرد كه چرا بدون دستور پيامبر دست به اين عمل زديد؟ (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله) (6)

4 امام عليه‌السلام به شخصى فرمود: اين دعا را بخوان : «يا مقلّب القلوب» شنونده اين گونه گفت : «يا مقلّب القلوب والابصار» امام فرمود: ما كلمه «ابصار» را نگفته بوديم ، قرآن مى فرمايد: از خدا و پيامبر جلو نيفتيد. (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله ) (7)

5 قوم بنى تميم از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله امير ومسئول خواستند. خليفه اوّل و دوّم هر كدام شخصى را پيشنهاد كردند و با هم مشاجره مى كردند كه كانديداى من بهتر است ، آيه نازل شد؛ (لاتقدّموا بين يدى اللّه ... و لاترفعوا اصواتكم) (8)

6 امام عليه‌السلام در آموزش دعا به شخصى فرمود: اين دعا را بخوان : «لااله الاّ اللّه ...» تا آنجا كه مى فرمايد: «يُحيى و يُميت» شنونده از پيش خود جمله اى اضافه كرد و گفت : «و يميت و يحيى» حضرت فرمودند: جمله تو صحيح است ، امّا آنچه من مى گويم بگو و سپس آيه (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله) را براى او تلاوت فرمودند. (9)

7 بعضى از اصحاب پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله خواب و خوراك و آميزش با همسر را بر خود حرام كردند، حضرت ناراحت شده و به منبر رفتند و فرمودند: من خودم غذا مى خورم ، مى خوابم ، با همسرم زندگى مى كنم و راه و روش من اين است ، پس هر كس از اين راه پيروى نكند، از من نيست . «فمَن رَغِب عن سنّتى فليس منّى» (10)

8 با اين كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله ازدواج موقّت را قانونى اعلام فرمودند، خليفه دوّم گفت : من آن را حرام كردم . اين خود پيش افتادن از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله است كه در اين آيه از آن نهى شده است . (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله)

9 در سال هشتم هجرى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله با مردم براى فتح مكه از مدينه حركت كردند، بعضى از مسلمانان در اين سفر روزه خود را افطار نكردند (با اين كه مى دانستند مسافر روزه ندارد و مى ديدند كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله افطار كرده است). اينها كسانى هستند كه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پيشى مى گيرند. (لاتقدّموا بين يدى اللّه و رسوله)

10 در اديان قبل از اسلام نيز نمونه هايى از پيشى گرفتن را مى بينيم . مثلاً با اين كه حضرت مسيح فرزند مريم و بنده خدا بود،

او را تا مرز خدايى پيش ‍ بردند كه قرآن آنان را از غلوّ در دين باز داشت .

## نمونه هاى تخلّف و بازماندن

همان گونه كه پيش افتادن از خدا ورسول او ممنوع است ، عقب ماندن و پس افتادن از فرمان آنان نيز ممنوع است . آن گاه كه خدا و رسول و جانشينان بر حقّ آنان مردم را براى مسئله اى فرا مى خوانند، بايد با سرعت و سبقت ، آگاهانه و عاشقانه ، آن دعوت را لبيك گفت . در آياتى از قرآن از كسانى كه به همراه فراخوانى و بسيج از خود سنگينى به خرج مى دهند، به شدّت انتقاد شده است . (اثّاقلتم الى الارض) (11) در اين زمينه نيز به نمونه هايى توجّه مى كنيم :

الف : پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در آستانه رحلت ، لشگرى را براى دفاع به منطقه اى بسيج كرد و فرمانده آن را جوانى به نام «اُسامه» منصوب نمود و فرمود: خدا لعنت كند هر كس كه از لشگر اُسامه تخلّف كرده و سرباز زند، امّا عدهّاى تخلّف كردند.

ب : در آيات قرآن از كسانى كه به خاطر تخلّف از فرمان پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله به جبهه نرفتند و براين امر شادمان بودند، انتقاد شديد شده است . (فَرِح المخلّفون بمَقعَدهم خلاف رسول اللّه) (12)

ج : در جنگ اُحد با اينكه در حمله اوّل مسلمانان پيروز شدند، ولى به خاطر تخلّف از دستور پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله كه 50 نفر را در شكاف كوه هاى اُحد مسئول مرزبانى قرار داده بود، و آنان به عشق جمع آورى غنائم منطقه را رها كردند، عاقبت جنگ با شكست مسلمين و شهادت حضرت حمزه عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و جمعى از ياران با وفاى حضرت ، پايان يافت .

قرآن دليل شكست اُحد را در سه كلمه بيان كرده است : سستى ، اختلاف و تخلّف از فرمان . (حتّى اذا فَشِلتم و تَنازَعتم فى الامر و عَصيتُم) (13)

د: بارها در نهج البلاغه حضرت على عليه‌السلام افراد سنگدل يا ترسو و كسل را به شدّت سرزنش كرده و تعبيراتى از قبيل اينكه شما لاشه هاى بى روح هستيد!، شما در قيافه مرد هستيد امّا مردانگى نداريد! (14) و امثال آن به كار برده است .

بنابراين آنچه خداوند از ما مى خواهد، نه پيش افتادن است نه پس افتادن ، بلكه همراه بودن و هم فكر و همكار بودن است . (والّذين معهم ...)

## بحثى پيرامون تقوى

در اينجا به مناسبت جمله «واتّقوا اللّه» به نكاتى در مورد تقوى اشاره مى كنيم :

1 هدف از دستورات الهى آن است كه در انسان روحيّه تقوى پيدا شود. مثلا قرآن مى فرمايد: پروردگار خود را بپرستيد شايد تقوى پيدا كنيد. (15) و نيز مى فرمايد: روزه بر شما و بر امّت هاى پيشين واجب شده ، شايد تقوى پيدا كنيد.(16)

2 تقوى ، زمينه پذيرش هدايت است . (هُدىً لِلمتّقين) (17)

3 خداوند به كسانى كه تقوى دارند، علومى را عنايت مى كند. (اتّقوا اللّه و يعلّمكم اللّه ) (18)

4 تقوى ، وسيله دريافت رحمت الهى است . (اتّقوا لعلّكم تُرحمون) (19)

5 تقوى ، وسيله قبولى عمل است . در قرآن مى خوانيم : خداوند فقط اعمال متّقين را مى پذيرد. (انّما يَتقبّل اللّه من المتّقين) (20)

6 تقوى ، وسيله دريافت رزق از راههايى است كه انسان گمان آن را ندارد. (و يَرزُقه من حيثُ لايَحتَسِب) (21)

7 خداوند به متّقين وعده داده كه هرگز در بن بست قرار نگيرند. (و مَن يّتق اللّه يَجعَل له مَخرَجاً) (22)

8خداوند انواع حمايت ها و امدادهاى غيبى خود را نثار افراد با تقوى مى كند. (اعلموا انّ اللّه مع المتّقين) (23)

9 تقوى راه نجات از خطرات قيامت (24) و خوش عاقبتى و رسيدن به رستگارى است . (والعاقِبةُ لِلمتّقين) (25)

## عوامل مؤثّر در تقوى

اكنون كه به گوشه اى از آثار وبركات تقوى اشاره شد، به عواملى كه در پيدايش تقوى مؤ ثّر است نيز اشاره مى كنيم :

1 ايمان به مبداء و معاد، انسان را در برابر گناهان بيمه مى كند و هر چه ايمان قوى تر باشد، تقوى بيشتر است .

2 نظارت عمومى (امر به معروف و نهى از منكر) سبب رشد تقوى در جامعه است .

3 تربيت خانوادگى ، 4 لقمه حلال ، 5رفتار مسئولين ، 6 دوستان (همسر، همكار، همسايه وهم درس)، 7 اشتغال ، 8رفيق شدن با افراد با تقوى ، از عواملى است كه در تقوى مؤ ثّر مى باشد.

## آيا تقوى محدوديّت است ؟

بعضى خيال مى كنند تقوى محدوديّت و زندان است ، ولى تقوى قلعه و دژ است . فرق بين زندان و قلعه آن است كه زندان را از بيرون قفل مى كنند و يك محدوديّت تحميلى است كه با آزادى بشر سازگار نيست ، امّا قلعه را انسان خود انتخاب مى كند و خودش از درون قفل مى كند تا از انواع حوادث بيمه باشد.

راستى ، ما كه كفش به پا مى كنيم ، پاى خود را بيمه مى كنيم يا محدود؟

پس هر محدوديّتى بد نيست و هر آزادى ارزش نيست . همان گونه كه هر توسعه اى ارزش نيست . زيرا ميكرب سرطان هم گاهى در بدن توسعه پيدا مى كند، و هر عقب گرد و ارتجاعى بد نيست . بيمارانى كه به پزشك مراجعه مى كنند، هدفى جز برگشت به حالت قبل ندارند و اين برگشت ارزش است . تقوى؛ يعنى ايمن سازى .

زنان ودخترانى كه به اسم آزادى ، به هر شكلى خود را در مَعرَض ديد ديگران قرار مى دهند، اگر چند دقيقه (تنها چند دقيقه) با خود فكر كنند، حتّى اگر مسلمان نباشند، عقل و علم ايشان ، آنان را به سوى پاكى و عفّت و پوشش ‍ دعوت خواهد كرد. زيرا بد حجابى يا بى حجابى عامل :

1 سوءظن نسبت به آنان ، 2 توطئه براى ربوده شدن آنان ، 3 گسستن نظام خانواده ، 4 تحريك هاى نابجا و به هم خوردن تعادل روحى ، 5گرايش ‍ به خودنمائى وتجمّلات ، 6 ضربه علمى به دانشجويان و از بين بردن تمركز فكرى آنان نسبت به درس و مطالعه ، 7 خجل كردن افراد بى بضاعتى كه توان تهيّه اين گونه لباس و تجمّل را ندارند، 8ضربه اقتصادى ، زيرا به جاى دقّت در كار، به هوسبازى سرگرم مى شوند، 9 به ناكامى كشاندن زنان و دخترانى كه شكل

 و روىِ در خور توجّهى ندارند، 10 ايجاد دغدغه براى والدين ، 11 راضى كردن هوس بازان ، 12 پيدايش رقابت هاى منفى ، 13 فرار از خانه ، 14 پيدايش اطفال نامشروع ، 15 بروز امراض مقاربتى ، 16 پيدا شدن امراض روانى ، 17 پيش آمدن مسائلى از قبيل سقط جنين ، خودكشى يا ديگركشى يا حمله به ديگران و حوادث رانندگى و... كه اينها همه گوشه اى از بى تقوايى درباره يكى از مسائل (حجاب) است .

شايد به همين دليل باشد كه در قرآن ، اين همه در مورد تقوى سفارش شده است و امام جمعه بايد در همه خطبه ها، مسئله تقوى را مطرح كند و قرآن به مقدار كم تقوى قانع نيست و مى فرمايد: (فاتّقوا اللّه ما استَطَعتم) (26) تا آنجا كه مى توانيد تقوى داشته باشيد. و در جاى ديگر مى فرمايد: (اتّقوا اللّه حقَّ تُقاتِه) (27) آن گونه كه حقّ تقوى است ، تقوى داشته باشيد.

البتّه نبايد ماءيوس شويم ، زيرا هرگاه به گناهى گرفتار شديم ، مى توانيم با طناب نماز و توبه و استمداد از خداوند، خود را از منجلاب گناه نجات دهيم .

# آيه (2)

يََّاءَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لاَ تَرْفَعُوَّاْ اءَصْوَ تَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِىِّ وَلاَ تَجْهَرُواْ لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اءَن تَحْبَطَ اءَعْمَ لُكُمْ وَاءَنتُمْ لاَتَشْعُرُونَ

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! صداهايتان را بالاتر از صداى پيامبر نبريد و همان گونه كه بعضى از شما نسبت به ديگرى بلند گفت وگو مى كنيد، با پيامبر اين گونه سخن مگوييد! مبادا (به خاطر اين صداى بلند كه برخاسته از بى ادبى شما است ،) اعمال شما نادانسته نابود شود.

## نكته ها:

در آيه قبل ، از پيشى گرفتن بر رسول خدا در عمل نهى شد و در اين آيه ، شيوه گفت وگو با پيامبر را بيان مى كند و مى فرمايد احترام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را حفظ كنيد.

در آيه 63 سوره نور نيز سفارش شده كه نام پيامبر را مانند نام هاى خودتان نبريد، بلكه با عنوان و مؤ دّبانه نام ببريد.

حفظ عمل مهم تر از خود عمل است . اعمال ما گاهى از اوّل خراب است ، چون با قصد ريا و خودنمايى شروع مى شود، گاهى در وسط كار به خاطر عُجب و غرور از بين مى رود و گاهى در پايان كار به خاطر بعضى از اعمال حبط مى شود. به همين خاطر قرآن مى فرمايد: هر كسى عمل خود را تا قيامت بياورد و از آفات بيمه كند، ده برابر پاداش داده مى شود؛ (مَن جاء بالحسنة ...) و نمى فرمايد: هر كس عملى را انجام دهد، ده پاداش دارد. زيرا ميان انجام عمل در دنيا و تحويل آن در قيامت ، فاصله زيادى است .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: براى هر ذكرى درختى در بهشت كاشته مى شود، شخصى گفت : پس بهشت ما درختان زيادى دارد!؟ حضرت فرمود: بله ، لكن گاهى گناهان و اعمالى از شما سر مى زند كه آن درختان را مى سوزاند. سپس آن حضرت آيه فوق را تلاوت فرمودند. (28)

قرآن تباهى و حبط اعمال را، يكجا براى كفر و شرك آورده و يكجا براى بى ادبى در محضر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله ، پس معلوم مى شود گناه بى ادبى در محضر پيامبر، هم وزن گناه كفر و شرك است . چون نتيجه هر دو حبط است .

بعضى از ياران پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از روى بى توجّهى نزد حضرت بلند سخن مى گفتند، پيامبر عزيز براى آن كه اين صداى بلند سبب حبط اعمال آنان نشود، بلندتر از آنان سخن مى گفتند. (29)

يكى از ياران پيامبر كه بلند سخن مى گفت ، همين كه شنيد صداى بلند سبب نابودى تمام كردار او مى شود، بسيار ناراحت شد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: صداى بلند تو براى خطابه و سخنرانى بوده است و حساب تو از ديگران جداست . (30)

فرياد زدن در برابر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از افراد مؤ من سبب تباهى اعمال است ، امّا اگر كسانى حضرت را نشناخته اند، حساب جداگانه اى دارند. زيرا در توهين ، علم و آگاهى و قصد اهانت شرط است . اگر ما از روزنامه اى براى كارهاى ساده اى استفاده كنيم و ندانيم كه در آن آيات مباركه قرآن است ، چون نمى دانسته ايم و قصد اهانت هم نداشته ايم ، توهين به حساب نمى آيد.

در جمله (ان تحبط اعمالكم و انتم لاتشعرون) اعمال شما نادانسته نابود مى شود، نكته اى است و آن اينكه آفات و آثار سوء (و به اصطلاح آثار وضعى)، وابسته به دانستن يا ندانستن ما نيست .

آرى ، اگر انسان شرابى بخورد مست مى شود، گرچه خيال كند آب است . اگر به سيم بدون عايقى دست بزنيم ، دچار برق گرفتگى مى شويم ، گرچه خيال كنيم برق ندارد. گناهانى سبب پيدايش قحطى ، زلزله ، كوتاه شدن عمر، ذلّت و خوارى مى شود، گرچه خود انسان از پيدايش اين آثار خبرى نداشته باشد. بنابراين بى ادبى نسبت به پيامبر، سبب تباهى عمل مى شود، گرچه خود انسان آن آثار منفى را نداند.

## پيام ها:

1 براى آموزش ادب به مردم ، خود ما نيز بايد آنان را مؤ دّبانه صدا بزنيم . (در اين آيه خداوند مردم را با جمله «يا ايّها الّذين آمنوا» صدا زده است)

2 رهبر امّت اسلامى از حقوق و مزاياى معنوى بالايى برخوردار است كه بايد مردم مراعات نمايند تا آنجا كه اگر در حال گفتگو است ، صدايى بالاتر از صداى حضرت نباشد و اگر حضرت ساكت است و ما مشغول سخن گفتن با او هستيم ، باز هم با صداى بلند حرف نزنيم . (لا تَرفعوا اصواتكم فوق صَوتِ النّبى)

آرى ، مقام نبوّت براى ما مسئوليّت آور است .

3 سفارش به احترام بزرگان ، از زبان ديگرى زيبا است . (در اين آيه ، پيامبر نمى فرمايد: بلندتر از من سخن نگوييد، اين خداوند است كه سفارش مى كند كه بلندتر از پيامبر صحبت نكنيد) (لا تَرفعوا اصواتكم)

4 مقام و موقعيّت افراد در عمل آنان اثر دارد. (جسارت از مؤ من نسبت به شخص رسول اللّه ، حساب ويژه اى دارد) (ياايّها الذين آمنوا... ان تَحبط اعمالكم)

5 گاهى انسان ندانسته تيشه به ريشه خود مى زند. (ان تَحبط اعمالكم و انتم لا تشعرون)

## نمونه ها

الف : پيامبر عزيز اسلام در آستانه رحلت ، تقاضاى قلم و دواتى كرد و فرمود: مى خواهم براى شما چيزى بنويسم كه بعد از آن هرگز گمراه نشويد! خليفه دوّم گفت : بيمارى پيامبر شديد شده وسخنانش بى ارزش است ! شما قرآن داريد و نيازى به نوشتن نيست ! سر و صدا بلند شد حضرت فرمود: برخيزيد و برويد، نزد من فرياد نكشيد!. (31)

مرحوم علامه سيد شرف الدين (صاحب كتاب المراجعات) مى فرمايد: گرچه قلم و كاغذ نياوردند و چيزى نوشته نشد، ولى ما مى توانيم خط نانوشته را بخوانيم ! زيرا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هدف من نوشتن چيزى است كه هرگز گمراه نشويد؛ «لَن تَضلّوا»، با كمى دقّت خواهيم ديد كه اين كلمه را بارها در جاى ديگر درباره قرآن و اهل بيت بيان فرموده است كه من از ميان شما مى روم و دو چيز گرانبها را به جا مى گذارم و اگر به آن تمسّك كنيد، هرگز گمراه نشويد و آن دو چيز گرانبها قرآن و اهل بيت من هستند.

پس چون بارها كلمه «لَن تَضلّوا» را درباره قرآن و اهل بيت بكار برده اند، در اينجا نيز كه فرمود: براى شما چيزى مى خواهم بنويسم كه هرگز گمراه نشويد، مراد آن حضرت تمسّك به قرآن و اهل بيت است .

ب : همين كه امام حسن مجتبى عليه‌السلام شهيد شد و خواستند او را در كنار قبر جدّش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله دفن كنند، عايشه جلوگيرى كرد و اين امر باعث بلند شدن سر و صداى مردم شد. امام حسين عليه‌السلام با تلاوت آيه (لاتَرفَعوا اَصواتكم ...) مردم را ساكت كرد و فرمود:

احترام پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از مرگ حضرت نيز همچون زمان حيات او لازم است . (32)

## مقدّسات در اسلام

در تمام دنيا و عقائد مختلف ، به بزرگان خود احترام خاصّى مى گذارند. شهرها، خيابان ها، دانشگاه ها، فرودگاه ها، مدارس ، مؤ سسات را به نام آنان نامگذارى مى كنند. در اسلام نيز افراد، ساعات ومكان ها وحتّى برخى گياهان و جمادات قداست دارند.

ريشه قداست و كرامت همه آنها در اسلام ، وابستگى به ذات مقدّس خداوند است و هر چه وابستگى آن به خدا بيشتر باشد، قداست آن هم بيشتر است و ما بايد احترام ويژه آنها را حفظ كنيم . امّا مقدّسات :

1 خداوند سرچشمه قدس است و مشركان كه ديگران را با خدا يكسان مى پندارند، در قيامت به انحراف خود اقرار خواهند كرد و به معبودهاى خيالى خود خواهند گفت : رمز بدبختى ما اين است كه شما را با خدا يكسان مى پنداشتيم . (اذ نُسوّيكم بِربّ العالَمين) (33)

در قرآن سخن از تسبيح و تنزيه خداوند زياد است ، يعنى ما بايد براى خدا آن احترام وقداستى را بپذيريم كه هيچ گونه عيب ونقصى براى او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلكه نام او نيز بايد منزّه باشد. (سَبّح اسم ربّك الاعلى) (34)

2 كتاب خدا نيز احترام و قداست ويژه اى دارد. زيرا وقتى قرآن خود را عظيم مى داند، (35) پس ما بايد آن را تعظيم كنيم ، وقتى قرآن خود را كريم مى داند، (36) ما بايد آن را تكريم كنيم ، وقتى قرآن خود را مجيد مى داند، (37) ما بايد آن را تمجيد كنيم .

3 رهبران الهى ، تمام انبيا و جانشينان بر حقّ آن بزرگواران به خصوص ‍ حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت او، داراى مقام مخصوصى هستند كه در اين سوره (حجرات) پاره اى از آداب برخورد با حضرت بيان شده است : بر آنان پيشى نگيريم ، بلندتر از آنان صحبت نكنيم و...

در قرآن به انسان فرمان صلوات بر پيامبر داده شده است . (38) البتّه بايد به اين نكته توجّه كنيم كه الا ن كه حضرت رحلت كرده اند، همان احترام براى زيارت حضرت (39)، جانشينان حضرت ، ذريّه آن بزرگوار و تمام كسانى كه به نحوى به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علماى ربّانى و فقهاى عادل و مراجع تقليد (كه به فرموده روايات ، اين عزيزان جانشينان پيامبرند)، بر ما لازم است .

در حديث مى خوانيم : كسى كه سخن فقيه عادل را رد كند، مثل كسى است كه سخن اهل بيت پيامبر عليهم السلام را رد كرده باشد و كسى كه سخن آنان را رد كند، مثل كسى است كه سخن خدا را رد كرده باشد. (40)

نه تنها پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله كه آنچه مربوط به انبيا است ، نيز كرامت دارد. در قرآن مى خوانيم : صندوقى كه موسى عليه‌السلام در زمان نوزاديش ‍ در آن نهاده و به دريا انداخته شده بود و بعداً يادگارهاى موسى و آل موسى در آن بود، به قدرى مقدّس بود كه براى امّت بنى اسرائيل وسيله آرامش بود و فرشتگان آن را حمل مى كردند. (41)

4 در اسلام والدين از كرامت و قداست خاصّى برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به يكتاپرستى ، احسان به والدين مطرح شده (42) و تشكّر از آنان ، در كنار تشكّر از خداوند آمده است . (43)

احترام والدين تا آنجا است كه نگاه همراه با محبّت به والدين عبادت است و به ما سفارش شده صداى خود را بلندتر از صداى آنها قرار ندهيد، سفرى كه سبب اذيّت آنان مى شود، حرام است ودر آن سفر نماز شكسته نمى شود. با والدين حمّام نرويد، با نامادرى خود كه زمانى همسر پدر شما بوده است ازدواج نكنيد.

5 در اسلام بعضى از زمان ها مثل شب قدر، بعضى از مكان ها مثل مسجد، بعضى از سنگ ها مثل حجرالاسود، بعضى از آبها مثل زَمزم ، بعضى از خاك ها مثل تربت امام حسين عليه‌السلام ، بعضى از گياهان مثل زيتون ، بعضى از سفرها مثل معراج و سفرهاى علمىعبادىكمك رسانىجهاد، بعضى از لباسها مثل لباس احرام ، مقدّس است و بايد براى آنها احترام خاصّى را پذيرفت .

مثلاً در قرآن مى خوانيم : حضرت موسى بايد به احترام وادى مقدّس ، كفش ‍ خود را بيرون آورد. (فَاخلَع نَعلَيك انّك بِالوادِ المقدّس طُوى) (44)

مشرك حقّ ورود به مسجدالحرام را ندارد. (انّما المشركون نجس فلايَقربوا المسجد الحرام ) (45)

سفارش كرده هنگامى كه به مسجد مى رويد، زينت خود را به مسجد ببريد. (خُذوا زينَتكم عند كلّ مسجد) (46)

جُنُب حقّ توقّف در مسجد را ندارد. (و لاجُنباً الاّ عابرى سبيل) (47)

مسجد به قدرى عزيز است كه افرادى مثل حضرت ابراهيم ، اسماعيل ، زكريّا و مريم عليهم السلام خادم و مسئول پاكسازى و تطهير آن بوده اند. (طَهّرا بَيتى) (48) حتّى مادر مريم در دوران حاملگى كه خيال مى كرد فرزندش پسر است ، نذر كرد او را بعد از تولّد و رشد، خادم مسجدالاقصى كند.

(انّى نَذَرتُ لَك ما فى بَطنى مُحرّراً) (49)

6 انسان با ايمان نيز داراى قداست وكرامت است ، تا آنجا كه آبروى مؤ من از كعبه بيشتر است و آزار و غيبت او حرام و دفاع از حقّ او واجب و حتّى نبش قبر او بعد از مرگ نيز حرام است .

اگر نماز فرادى در جايى كه نماز جماعتى برقرار است ، سبب تضعيف امام جماعت شود، آن نماز باطل است .

آرى ، ضربه به كرامت انسان ، سبب بطلان نماز مى شود.

7 اسلام حتّى براى بعضى از غير مسلمانان نيز احترام خاصّى قائل شده است. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله همين كه رئيس قبيله اى اسلام مى آورد، احترام او را حفظ و بر رياستش ابقا مى فرمود. حتّى براى اسيرانى كه از خانواده هاى محترمى بودند، حساب جداگانه اى باز مى كرد. مثلاً براى شهربانو (دختر پادشاه ايران) و فرزند حاتم طايى سخاوتمند كه اسير شدند، حساب جداگانه اى باز كردند.

همان گونه كه گفتيم ، در فرهنگ همه ملّت ها مقدّساتى وجود دارد، مثلاً قانون اساسى و پرچم ملّى و شخصيت هاى علمى ، انقلابى و هنرى ، در نزد آنها محترم است .

البتّه بايد از قداست هاى انحرافى پرهيز كرد، زيرا در طول تاريخ رندانى مثل سامرى بوده اند كه گوساله هايى ساخته و براى آنها قداست جعلى قرار داده اند، چه بسيار شاهانى كه دانشمندان و شعرايى را خريده و آنان را به ثناخوانى و مقدّس تراشى خود واداشته اند.

## احترام گذارى اولياى الهى

اولياى خدا بيش از همه به كرامت ها و قداست ها پاى بند بودند، به چند نمونه توجّه كنيد:

الف : تا زمانى كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله زنده بود، حضرت على عليه‌السلام ، به احترام آن بزرگوار خطبه نخواند.

ب : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در بين نماز نگاهش به ديوار روبرو افتاد كه گويا اثرى از آب دهان بر آن بود، كلام خود را قطع كرد و مقدارى راه رفت (بدون آن كه از قبله منحرف شود) و با شاخه درختى كه در كنارش ‍ بود، آن اثر را محو كرد و سپس عقب عقب به جاى خود برگشت و به نماز ادامه داد.

ج : امام حسين عليه‌السلام همين كه ديد برادر بزرگش امام حسن عليه‌السلام 100 درهم به فقير كمك كرد، او 99 درهم كمك كرد تا حريم برادر بزرگتر را حفظ كند.

د: امام رضا عليه‌السلام همين كه نام حضرت مهدى عليه‌السلام را مى شنيد (با اين كه آن حضرت هنوز متولّد نشده بود) قيام مى كرد.

ه‍ : در خانه آية اللّه العظمى بروجردى از مراجع بزرگ شيعيان جهان ، شخصى اظهار داشت براى سلامتى امام زمان و آية اللّه بروجردى صلوات بفرستيد. ايشان به شدّت ناراحت شد كه چرا حريم افراد را حفظ نمى كنيد و چرا نام مرا در كنار نام ولى عصر عليه‌السلام آورديد!؟

بنابراين بايد توجّه داشت كه درجات كرامت و قداست متفاوت است و هر كس و هر چيزى به اندازه و در جايگاه خودش احترام و قداست دارد.

## حبط و نابودى اعمال

آيه دوّم سوره حجرات ، صداى بلند در محضر پيامبر را سبب حبط و نابودى اعمال دانست و فرمود: پاداش تمام كارهاى خوب شما بدون اينكه خود متوجّه باشيد تباه مى شود، بنابراين به جاست پيرامون حبط عمل چند كلامى بيان كنيم:

«حَبط» در لغت به معناى فاسد وتباه شدن است . همان گونه كه غذاها و داروها، سرما و گرما، آب و آتش در يكديگر اثر مى گذارند، اعمال انسان نيز در يكديگر اثر مى گذارد. به دو مثال توجّه كنيد:

الف : اگر كارگرى بعد از بيست سال خدمات مفيد، يك روز فرزند كارفرما را بكشد، آن قتل خدمات بيست ساله او را تباه مى كند، كه به اين تباه شدن اعمال گذشته ، حبط گويند.

ب : اگر كارگرى بيست سال كارفرماى خود را رنج دهد، امّا يك روز فرزند كارفرما را كه در حال غرق شدن است نجات دهد، اين خدمت رنجهاى بيست ساله را از بين مى برد كه به اين خدمتى كه بدى ها را از بين مى برد، تكفير يا كفّاره گويند.

با توجّه به اين دو مثال مى گوييم : مسائل معنوى و رفتار انسان نيز در يكديگر اثر مى كند. به چند نمونه قرآنى توجّه كنيد:

1 كفر و ارتداد و بستن راه خدا بر مردم و ستيز با رسول خدا، سبب تباهى اعمال است . (50)

2 كسانى كه پيرو كارهايى هستند كه خدا را به غضب مى آورد و از كارهايى كه خدا را راضى مى كند تنفّر دارند، اعمالشان تباه است . (51)

3 شرك و نفاق ، دنياطلبى ، كشتن انبيا و عدالت خواهان ، سبب نابودى اعمال است . (52)

4 منّت گذاشتن بر كسى كه به او كمكى كرده ايم ، سبب باطل شدن عمل است . (53)

5 ريا و عُجب ، عبادات انسان را از بين مى برد.

## حبط وتباهى اعمال در روايات

اكنون به سراغ روايات مى رويم تا ببينيم چه كار و عملى سبب تباهى كارهاى خوب انسان مى شود. در اينجا نيز مسائل اعتقادى ، عبادى ، خانوادگى، اجتماعى ، سياسى و روانى ، سبب نابودى اعمال معرفى شده است كه ما به هر يك اشاره مى كنيم ؛

1 اعتقادى : كينه و دشمنى با امامان معصوم عليهم السلام و اهل بيت پيامبر.(54)

2 عبادى : كسى كه نماز خود را بدون عذر ترك كند. (55) از امام پرسيدند: چرا ترك نماز را از گناهان كبيره نشمردى ، ولى خوردن مال يتيم را از گناهان كبيره بشمار آورديد؟

حضرت فرمودند: كفر از گناهان كبيره است و ترك نماز كفر عملى است . (56)

3 خانوادگى : امام صادق عليه‌السلام فرمودند: اگر همسرى به همسرش ‍ بگويد: من از تو خيرى نديدم و از تو ناراضى هستم ! اعمالش تباه مى شود. (57)

4 اجتماعى : رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: كسى كه مرده اى را با حفظ امانت غسل دهد، به عدد هر موئى از ميّت خداوند پاداش آزاد كردن يك برده به او عطا مى كند و صد درجه به او مرحمت مى فرمايد.

پرسيدند: حفظ امانت در شستن مرده چيست ؟ حضرت فرمودند: عورت وزشتى هاى او را پنهان بدارد وگرنه اجرش تباه و آبرويش در دنيا و آخرت ريخته مى شود. (58) (آرى ، اين بود حفظ آبروى مرده تا چه رسد به حفظ آبروى زنده !)

5 سياسى : امام باقر عليه‌السلام درباره آيه (و مَن يَكفُر بالايمان فقد حَبطَ عَمَلُه ) (59) يعنى هر كس به ايمان خود پشت كند (و مرتد شود)، عملش تباه است فرمودند: ايمان در بطن قرآن على بن ابى طالب عليهما السلام است وكسى كه به ولايت او كفر ورزد، عملش تباه است . (60) (آرى ، رهبرى معصوم و پيروى از او، از اركان مسائل سياسى اسلام است)

6 روانى : امام صادق عليه‌السلام فرمودند: هر كس بر اساس شك و خيال خود (بدون داشتن علم يا حجّت شرعى)، به پا خيزد و عملى انجام دهد، عملش تباه است . (61)

اكنون كه اثر منفى بعضى اعمال را بيان كرديم ، به سراغ اثر مثبت بعضى اعمال ديگر مى رويم كه انسان چگونه مى تواند با اعمال خود كارهاى بد را بپوشاند و يا به كارهاى خوب تبديل نمايد؛

در قرآن ، ايمان ، كار نيك ، تقوى ، كمك مخفيانه به فقرا، توبه ، دورى از گناهان كبيره ، نماز، زكات ، قرض الحسنه ، هجرت و جهاد، سبب عفو و بخشش گناهان و از بين رفتن لغزشها معرّفى شده است . (62)

قرآن مى فرمايد: در دو طرف روز نماز به پادار، زيرا خوبى ها، بدى ها را از بين مى برد. (و اَقِم الصلوة ... انّ الحسنات يُذهِبنَ السئيات) (63)

به خوبى روشن است كه بى ادبى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به خاطر مقام والاى آن حضرت ، سبب حبط اعمال مى شود،

ولى قرآن به ما سفارش كرده كه نسبت به همه مردم آرام سخن بگوييم . چنانكه لقمان عليه‌السلام به فرزندش مى گويد: (واغضُض من صَوتك) صداى خود را فرو گير و سپس ‍ صداهاى غير معروف را به صداى الاغ تشبيه كرده است . (انّ اَنكَر الاصوات لَصوتُ الحَمير) (64) مسئله صداى بلند (آلودگى صوتى)، امروزه (به اصطلاح عصر تمدّن) يكى از مشكلات جامعه بشرى است .

گاهى به اسم عروسى ، گاهى به اسم عزا، گاهى در مسجد، گاهى در زمين ورزش ، و گاهى در قالب خريد و فروش اجناس ، آرامش را از مردم سلب مى كنيم .

در حالى كه تنها در چند جا اسلام حقّ فرياد زدن به ما مى دهد، مثلا: هنگام اذان آن هم با صوت خوب و بدون مقدّمات ، يا زائران خانه خدا در بيابان هاى مكّه ، همين كه ديگر قافله ها و كاروان ها را مى بينند، سفارش ‍ شده كه با صداى بلند عبارتِ «لَبّيك الّلهمّ لَبّيك» را تكرار كنند.

به هر حال جز در موارد نادر و استثنائى ، ما حقّ بلند حرف زدن را نداريم ، تا چه رسد به اين كه اين فرياد جنبه تهديدى نيز داشته باشد كه در اين صورت علاوه بر مسئله بى ادبى ، ترساندن مؤ من هم خود كيفر ويژه اى دارد.

# آيه (3)

إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ اءَصْوَتَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللّهِ اءُوْلََّئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ اءَجْرٌ عَظِيمٌ

همانا كسانى كه نزد پيامبر (به خاطر ادب و احترام) صداهايشان را پايين مى آورند، همانها كسانى هستند كه خداوند دلهايشان را براى تقوى آزمايش كرد. آمرزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است .

## نكته ها:

كلمه «غَض» به معناى از بالا به پايين و كوتاه آمدن است و آهسته سخن گفتن ، نشانه ادب ، تواضع ، وقار، آرامش و مهر و عشق است .

قرآن در اين آيه مى فرمايد: خداوند دلهاى افراد مؤ دّب را آزمايش مى كند و ناگفته پيداست كه آزمايش خداوند براى شناخت نيست ، زيرا كه او همه چيز را مى داند، بلكه مراد از آزمايش آن است كه انسان در برابر مسائل ، از خود استعداد و عكس العملى بروز دهد تا لايق دريافت پاداش الهى بشود.

زيرا كيفر و پاداش خداوند بر اساس علم او نيست ، بلكه بر اساس عملكرد انسان است . يعنى اگر خدا علم دارد كه فلان شخص در آينده خلاف خواهد كرد، او را كيفر نمى دهد، بلكه بايد از او خلافى سر زند تا كيفر ببيند.

جالب آن كه انسان نيز بر اساس دانسته ها به كسى مُزد نمى دهد، يعنى اگر علم داريم كه اين خيّاط لباس ما را مى دوزد، به او مزد نمى دهيم ، بلكه بايد براى ما لباس بدوزد تا مزدى به او بدهيم .

بنابراين مراد از آزمايش وامتحان الهى در آيات و روايات ، انجام وسر زدن عملى از انسان است تا پس از آن به كيفر يا پاداشى برسد. البتّه امتحان در اينجا مربوط به قلب است ، زيرا چه بسيار افرادى رياكارانه اظهار ادب و تواضع مى كنند، ولى در درون متكبّرند.

پاداش هاى الهى هميشه با صفات «كَريم»، «عَظيم»، «كَبير»، «غَير مَمنُون» (پيوسته)، «نِعمَ اَجر» (خوب)، مطرح شده است و اين به خاطر آن است كه پاداش هاى خداوند، از سرچشمه رحمت و لطف بى نهايت اوست .

## پيام ها:

1 هم خلافكار را توبيخ كنيم و هم درستكار را تشويق . در آيه قبل خلافكارانى كه در محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله بلند صحبت مى كردند توبيخ شدند، اين آيه و آيات بعد، افراد مؤ دّب را تشويق مى كند. (انّ الّذين يَغضّون ... لهم مغفرة ...) آرى ، سرزنش وتشويق بايد در كنار هم باشد.

2 ادب ظاهرى ، نشانه تقواى درونى است . (الذين يغضّون ... امتحن اللّه قلوبهم للتّقوى) (يعنى كسانى كه صداى خود را پايين مى آورند، دلهاى باتقوايى دارند)

3 اكنون كه در محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نيستيم ، باز مسئله ادب در زيارت مرقد حضرت و نسبت به جانشينان حضرت همچنان در جاى خود باقى است .

4 ادب هاى مقطعى و لحظه اى نشان دهنده عمق تقوى نيست . (يَغضّون اصواتهم) (فعل مضارع و نشانه استمرار و عميق بودن است)

5 در قرآن هرجا كلمه «مغفرت» و«اجر» آمده ، اوّل سخن از مغفرت است . زيرا تا از گناه پاك نشويم ، نمى توانيم الطاف الهى را دريافت كنيم . (لهم مغفرة و اجرعظيم)

## ادب در گفتگو

اكنون كه اين آيه از آداب گفت و گو با رسول اللّه سخن مى گويد، ما نيز كمى درباره دستوراتى كه اسلام براى سخن گفتن دارد، اشاره كنيم :

1 گفتار بايد همراه با كردار باشد وگرنه قابل سرزنش است . (لِمَ تَقولون مالا تَفعلون) (65)

2 گفتار بايد همراه باتحقيق باشد. (هدهد به سليمان عليه‌السلام گفت : خبرى قطعى و تحقيق شده آورده ام) (بِنَباءٍ يَقين) (66)

3 گفتار بايستى دل پسند باشد. (الطّيّب مِن القَول) (67)

4 گفتار بايد رسا و شفّاف باشد. (قَولاً بَليغاً) (68)

5 گفتار بايد نرم باشد. (قولاً لَينّاً) (69)

6 گفتار بايد بزرگوارانه باشد. (قَولاً كريماً) (70)

7 گفتار بايد قابل عمل باشد. (قَولاً مَيسوراً) (71)

8با همه اقشار خوب سخن بگوييم ، نه تنها با افراد و گروه هاى خاص . (قولوا للنّاس حُسناً) (72)

9 در گفتار بهترين مطلب و شيوه را انتخاب كنيم . (يقولوا الّتى هىَ اَحسن) (73)

10 در گفتار هيچ گونه لغو و باطلى در كار نباشد. (اِجتَنِبوا قَول الزّور) (74) و (عن اللَّغو مُعرضون) (75)

## نمونه ها

چون اين آيه از افراد با ادبى كه نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله صداى خود را پايين آورده اند ستايش كرده و براى آنان مغفرت و اجر بزرگ مقرّر كرده است ، به دو نمونه از ادب و بى ادبى كه در قرآن آمده است اشاره مى كنيم:

1 همين كه حضرت آدم و همسرش بر خلاف نهى الهى از درخت ممنوعه خوردند و مورد توبيخ قرار گرفتند، شرمنده شده و توبه و عذر خواهى كردند، خداوند نيز توبه آنان را پذيرفت . اين عذر خواهى يك ادب بود كه آدم و همسرش را نجات داد.

در كربلا حُر نيز نسبت به امام حسين عليه‌السلام ادب كرد و با اينكه ابتدا از طرفداران يزيد بود، ولى در نماز جماعت به امام حسين عليه‌السلام اقتدا كرد و گفت : چون مادر تو زهرا عليها السلام مى باشد، من به تو احترام مى گذارم ! شايد همين ادب ، سبب خوش عاقبتى او شده باشد.

2 ابليس به آدم سجده نكرد و مورد سرزنش قرار گرفت ، او به جاى عذرخواهى و توبه ، بى ادبى كرد و گفت : من نبايد به او سجده كنم ، نژاد من از آتش و بر نژاد خاكى برترى دارد. او در حقيقت فرمان خدا را نابجا پنداشت و به خاطر همين بى ادبى ، براى هميشه مورد لعنت همه قرار گرفت .

## امتياز پاداش هاى الهى

پاداش هاى مردم ، كوتاه مدّت ، كوچك ، سطحى ، همراه با منّت و ساير آفات است . بگذريم كه غير خداوند (همسر، فرزند، شريك ، دوست ، حكومت و ديگران) بسيارى از كارهاى ما را نمى دانند تا اجرى دهند. گاهى به خاطر حسادت مى دانند، ولى ناديده مى گيرند، گاهى به خاطر بخل پاداش ‍ نمى دهند و گاهى نيز به خاطر ناتوانى ، چيزى ندارند تا پاداش دهند.

غير خدا هر كس كه باشد، كارهاى كم و معيوب را از انسان نمى پذيرد، بگذريم كه پاداش هاى مردمى در يك كف زدن ، سوت كشيدن ، صلوات فرستادن و... خلاصه مى شود.

امّا خداوند هم كار كم را مى پذيرد؛ (فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرّةٍ خَيرا يَرَه) هم كار معيوب را؛ چنانكه در دعاى تعقيبات نماز مى خوانيم : پروردگارا! اگر در ركوع و سجود نماز من نقصى بود، نمازم را با همان نقص ها پذيرا باش !

خداوند عيب ها را مى پوشاند و خوبى ها را نشان مى دهد. «يا مَن اَظهر الجَميل و سَتر القبيح»

خداوند به بهشت جاودان مى خرد و ديگران كار ما رابه احساسات زود گذر.

# آيه (4 و 5)

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ الْحُجُرَتِ اءَكْثَرُهُمْلاَ يَعْقِلُونَ

همانا كسانى كه از پشت حجره ها تو را مى خوانند، اكثرشان تعقّل نمى كنند.

وَلَوْ اءَنَّهُمْ صَبَرُواْ حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ وَاللّهُغَفُورٌ رَّحِيمٌللّه

و اگر آنان صبر كنند تا تو به سوى آنان خارج شوى ، قطعاًبرايشان بهتر است و خداوند بخشنده مهربان است .

## نكته ها:

گرچه مسئله صدا زدن پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از پشت حجرات امروز ديگر مطرح نيست ، ولى درس و قانونى كه از اين ماجرا به دست مى آيد، براى ما كارساز است . چنانكه در تفسير روح المعانى مى خوانيم كه ابن عباس به خانه استادش مى رفت ، ولى درِ خانه را نمى زد تا خود استاد بيرون بيايد. از او پرسيدند: چرا در نمى زنى ؟ گفت : (و لو انّهم صَبَروا حتّى تَخرُجَ اليهم لَكان خَيراً لَهم) يعنى اگر مردم صبر كنند تا تو از خانه خارج شوى براى آنان بهتر است .

مشاهده مى كنيم كه چگونه ابن عباس از آيه اى كه در شاءن پيامبر است ، براى همه تاريخ درس مى گيرد!

آرى ، كسى نگويد امروز كه ابولهب نيست ، جمله (تَبّت يَدا اَبى لهب ...) چه معنايى دارد؟ زيرا آيه نام فردى را مى برد، ولى هدف تفكّرات و اعمال آن فرد است . ابولهب فردى كافر و كارشكن بود و اگر امروز مى گوييم : (تَبّت يَدا ابى لهب) يعنى بريده باد دست كسانى كه نسبت به مسلمين سوء قصد دارند و نسبت به رهبران الهى كارشكنى مى كنند!

تعداد حجره هاى خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نه عدد كه از شاخه هاى خرما و بر درب هر يك پرده اى از موى بز بود و طول هر اتاق ، ده ذراع (تقريباً پنج متر) و ارتفاع آن هفت تا هشت ذراع (تقربياً چهار متر) بود. اين اتاق ها در زمان وليدبن عبدالملك خراب و جزو مسجد قرار داده شد. روز خراب كردن ، صداى گريه ها بلند شد و سعيدبن مسيب مى گفت : دوست داشتم اين حجره ها به حال خود باقى مى بود تا مردم جهان اين سادگى را ببينند و عبرت بگيرند! (76)

## پيام ها:

1 به شاءن افراد توجّه كنيم . (فرياد در كوچه ، ايجاد فشار روانى ، پيامبر را در رو درواسى قرار دادن و تحميل خواسته هاى خود بر آن حضرت ، در شاءن آن بزرگوار نيست ) (يُنادونك من وراءِ الحجرات)

2 با يك حركت بى ادبانه نبايد مردم را بى عقل دانست .

گروهى كه همواره پشت اتاق هاى پيامبر با فرياد خواهان خارج شدن حضرت بودند، بى عقلند. (ينادونك) (فعل مضارع نشانه استمرار است)

3 حساب فرياد افرادى كه بر اساس عادت بلند سخن مى گويند، (نه بر اساس اهانت و تحقير)، از افراد بى ادب و مغرِض جداست . (اكثرهم لايعقلون) (مثلا گاهى والدين نام فرزند خود را ساده مى برند، امّا قصد سوء ندارند، حساب آنان از كسانى كه براساس بى ادبى نام را ساده مى برند جداست)

4 فرياد در كوچه و بى ادبى نسبت به رهبر آسمانى ، نشانه بى عقلى است . (ينادونك ... لايعقلون)

5 هركس عقلش بيشتر است ، ادبش بيشتر است . (الّذين ينادونك ... اكثرهم لايعقلون) حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «لا عَقلَ لِمَن لا اءدبَ له» كسى كه ادب ندارد، در واقع عقل ندارد. (77)

6 يكى از راههاى اصلاح و تربيت ، انتقاد و توبيخ خلافكار است . (الّذين ينادونك ... اكثرهم لايعقلون)

7 آنجا كه عمل خلافى تكرار شد، توبيخ لازم است . (ينادونك ... لايعقلون)

8 به برنامه ها و اوقات فراغت ديگران احترام بگذاريم . پيامبر اسلام نيز به آرامش و استراحت و رسيدگى به خانواده نياز دارد و نبايد مردم هر لحظه مزاحم او شوند. (لو انّهم صبروا...) (مزاحمت و توقّع بى جا و ايجاد فشار و هيجان ، ممنوع)

9 صبر نشانه ادب است . (صبروا حتّى تخرج)

10 در ملاقات مردم با رهبرى ، اختيار و زمان نبدى به دست رهبر است . (حتّى تخرج اليهم )

11 پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله زمان هايى را براى ملاقات با مردم قرار داده بود و نيازى به فرياد از كوچه نبود. (حتّى تخرج اليهم)

12 در برابر افراد بى ادب و بى خرد، از باب رحمت ، گذشت و مهربانى وارد شويم و آنان را ماءيوس نكنيم . خداوند ضمن سرزنش كسانى كه با فرياد پيامبر را صدا مى زدند، صبر، مغفرت و رحمت خود را مطرح مى كند تا يكسره ماءيوس نشوند وفرصت تغيير رويّه داشته باشند. (لو انّهم صبروا... واللّه غفور رحيم)

# آيه (6)

يََّاءَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوَّاْ إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبِإِ فَتَبَيَّنُوَّاْ اءَن تُصِيبُواْ قَوْماً بِجَهَ لَةٍ فَتُصْبِحُواْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَ دِمِينَ

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! اگر فاسقى براى شما خبرى آورد فورى تحقيق كنيد، مبادا (بخاطر زودباورى وشتابزدگى تصميم بگيريد و) ناآگاهانه به قومى آسيب رسانيد، سپس از كرده خودپشيمان شويد.

## نكته ها:

سؤ ال : در اين آيه دستور تحقيق و بررسى آمده است ، ولى در آيه 12 همين سوره ، تجسّس در امور مردم حرام شده است ، آيا مى شود هم تجسّس حرام باشد و هم بررسى واجب ؟

پاسخ : آنجا كه تجسّس حرام است ، درباره رفتار شخصىِ مردم است كه ربطى به زندگى اجتماعى ندارد، ولى آنجا كه بررسى واجب است ، موردى است كه به جامعه مربوط است ومى خواهيم بر اساس آن ،

اقدام و عملى انجام دهيم كه اگر به خاطر احترام فرد، تحقيق و بررسى نكنيم ممكن است امّتى در معرض ‍ فتنه و آشوب قرار گيرند.

## پيام ها:

از اين آيه درس هاى مهمى مى توان گرفت كه ما به بعضى از آنها اشاره مى كنيم :

1 به هر كس دستورى مى دهيد، نام او را با احترام ببريد. (يا ايّها الّذين آمنوا...)

2 همه اصحاب پيامبر عادل نبوده اند، بلكه در ميان آنان افراد فاسق و منافق نيز بوده اند. (ان جاءكم فاسق)

3 افشاگرى و رسوا كردن افرادى كه كارشان سبب فتنه است ، مانعى ندارد. (ان جاءكم فاسق) (با توجّه به اينكه مراد از فاسق ، وليدبن عقبه است .)

4 اسلام ، اصل در زندگى را اعتماد به مردم مى داند، امّا حساب كسى كه فسق او بر همه روشن شد، از افراد عادّى جداست . (ان جاءكم فاسق)

5زمينه حوادث دو چيز است : تلاش فاسق ، زود باورى مؤ من . (آمنوا ان جائكم فاسق ...)

6 گرچه ما بايد به سراغ خبر گرفتن از فاسق نرويم ، ولى آنان درصددند كه به سراغ ما بيايند و اخبار نادرستى را بازگو كنند. (جائكم ...)

7 هر خبرى نياز به تحقيق ندارد. (زيرا «نباء» به خبر مهم و مفيد گفته مى شود كه بايد بررسى شود)

8 ايمان با خوش باورى سازگار نيست . (آمنوا...فتبيّنوا)

9 تحقيق و بررسى را به تاءخير نيندازيد. (فَتبيّنوا) (حرف (فاء) نشانه اقدام سريع است)

10 جامعه اسلامى در معرض هرگونه تهاجم خبرى است و مردم بايد هوشيار و اهل تحقيق باشند. (ان جائكم ... فتبيّنوا)

11 چون گاهى فاسق راست مى گويد، بنابراين نبايد همه جا سخن او را تكذيب كرد، بلكه بايد تحقيق شود. (فتبيّنوا)

12 درمان مفاسد و ناهنجارى هاى اجتماعى ، هوشيارى امّت اسلامى است . (فتبيّنوا)

13 با تحقيق و بررسى ، فاسقان را متنبّه كنيم و نگذاريم ميدان دار جامعه اسلامى باشند و عرصه را بر آنان تنگ نماييم . (فتبيّنوا ان تصيبوا قوماً)

14 در مديريّت ، بايد علاج واقعه را قبل از وقوع انجام داد. ابتدا تحقيق ، سپس اقدام كنيم . (فتبيّنوا ان تصيبوا)

15 بيان فلسفه و رمز و راز احكام الهى ، انگيزه مردم را در انجام دستورات زياد مى كند. (فلسفه و راز تحقيق ، دورى از ايجاد فتنه در جامعه بيان شده است) (فتبيّنوا ان تصيبوا)

16 هدف خبرگزارى فاسق ، ايجاد فتنه و بهم زدن امنيّت نظام است . (ان تصيبوا قوماً بجهالة)

17 اقدام به يك گزارش بررسى نشده ، مى تواند قومى را به نابودى بكشاند. (ان تصيبوا قوماً)

18 اقدام عجولانه و بدون بررسى و تحقيق ، نوعى جهالت است . (تصيبوا قوماً بجهالة )

19 عمل به دستورات الهى ، مانع پشيمانى است . تحقيق كنيم تا مبادا پشيمان شويم . (فتبيّنوا... نادمين)

20 پايان كار نسنجيده ، پشيمانى است . (نادمين)

## فسق چيست و فاسق كيست ؟

در اين آيه (ششم سوره حجرات) سفارش مى كند كه اگر فاسقى براى شما خبر مهمى آورد، تحقيق و بررسى كنيد. در اينجا بايد بدانيم فاسق كيست و راههاى تشخيص خبر دروغ از خبر راست كدام است ؟

«فِسق» در لغت به معناى جدا شدن است و در اصطلاح قرآنى ، به جدا شدن وخارج شدن از راه مستقيم گفته مى شود. اين كلمه در برابر عدالت بكار مى رود و فاسق به كسى مى گويند كه مرتكب گناه كبيره شده و توبه نكند.

«فِسق» در قالب هاى گوناگون وموارد مختلف ، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده است از جمله :

1 گاهى در مورد انحرافات فكرى وعقيدتى بكار مى رود، چنانكه به فرعون و قوم او گفته شده است . (انّهم كانوا قَوماً فاسقين) (78)

2 گاهى به افراد چند چهره و منافق فاسق گفته مى شود. (انّ المنافقين همُ الفاسقون ) (79)

3 گاهى در مورد آزار دهندگان به انبيا و سركشان از دستورات آنان بكار مى رود.

(در قرآن به بنى اسرائيل كه فرمان حضرت موسى عليه‌السلام را انجام نمى دادند و حضرت را زجر مى دادند گفته شده است) (قالوا يا موسى انّا لن ندخلها... القوم الفاسقين) (80)

4 گاهى به كسانى كه طبق قانون الهى داورى و قضاوت نمى كنند، فاسق گفته شده است . (و مَن لم يحكم بما اَنزلَ اللّه فَاولئك هم الفاسقون) (81)

5 گاهى به حيله گران فاسق گويند. (...بما كانوا يَفسقون) (82)

6 گاهى به كسانى كه وظيفه مهم امر به معروف و نهى از منكر را رها مى كنند گفته مى شود. (اَنجَينا الّذين يَنهَونَ عن السوء و اَخَذنَا الّذين ظلموا... بما كانوا يَفسقون) (83)

7 گاهى به كسانى كه خانه ، تجارت ، فاميل و مادّيات را بر جهاد در راه خدا ترجيح مى دهند، فاسق گفته مى شود. (ان كان آبائكم ... اَحبّ... واللّه لا يَهدِى القومَ الفاسقين) (84)

8 گاهى به انحرافات جنسى و شهوت رانى هاى ناروا گفته مى شود. (قرآن به قوم لوط كه گناه لواط را در مجالس علنى و بى پروا انجام مى دادند، لقب فاسق داده است) (رِجزا من السماء بما كانوا يَفسقون) (85)

9 گاهى به بهره گيرى از غذاهاى حرام فسق گفته مى شود. (حُرّمت عليكم المَيتَةُ و الدّم ... ذلكم فِسق) (86)

10 گاهى به تهمت زدن به زنان پاكدامن گفته شده است . (يَرمُونَ المحصنات ... اولئك هم الفاسقون) (87)

## برخورد با فاسق

آيات و روايات ، مسلمانان را از دوست شدن با فاسق نهى كرده اند. امام صادق از امام باقر و او از امام سجاد عليهم السلام نقل مى فرمايد كه از دوستى با افراد فاسق پرهيز نما كه تو را به لقمه نانى يا كمتر مى فروشند (و هرگز وفا ندارند). (88)

2 حضرت على عليه‌السلام فرمود: گواهى فاسق پذيرفته نمى شود. (89)

3 رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: فاسقى كه گناه علنى انجام مى دهد، غيبت ندارد. (90)

4 پيامبر عزيز اسلام فرمودند: دعوت فاسق را براى مهمانى نپذيريد. (91)

## تحقيق ، داروى دردهاى اجتماعى

در طول تاريخ ، انبيا با مردم و اجتماعاتى روبرو بوده اند كه به انواع بيمارى هاى اجتماعى و اخلاقى مبتلا بوده اند و حتّى امروز با آن همه پيشرفت هاى مهمى كه در زندگى علمى ، اقتصادى و اجتماعى بشر شده است ، هنوز آن بيمارى ها به قوّت خود باقى است . آن بيمارى ها عبارتند از:

1 تقليد كوركورانه از نياكان ، عادات وآداب ورسوم خرافى .

2 پيروى از خيالات ، شايعات ، پيشگوئى ها، تحليل ها و رؤ ياها.

3 قضاوت بدون علم ، موضع گيرى بدون علم ، ستايش يا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم .

دستور تحقيق و بررسى كه در اين آيه است ، داوريى شفابخش براى همه آن بيمارى ها است .

اگر جامعه ما اهل دقّت و تحقيق و بررسى باشند، همه اين آفات و بلاهاى اجتماعى يكسره درمان مى شود.

## نمونه اى تلخ

پس از جنگ خيبر، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شخصى به نام اُسامة بن زيد را همراه گروهى از مسلمانان به سوى يهوديانى كه در يكى از روستاهاى فدك بودند فرستاد تا آنان را به اسلام يا قبول شرائط ذِمّه دعوت نمايد، يكى از يهوديان (به نام مِرداس) با شنيدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه كوهى قرار داد و با گفتن «لااله الاّاللّه محمّدٌ رَسولُ اللّه» به استقبال مسلمانان آمد. اُسامه به گمان اينكه او از ترس اسلام آورده و اسلام او واقعى نيست او را كشت . رسول خدا پس از اطلاع از آن ، به شدّت ناراحت شدند، آيه نازل شد: اى مؤ منين ! هرگاه در راه خدا گام بر مى داريد و سفر مى كنيد، تحقيق و بررسى كنيد و به كسى كه اظهار ايمان مى كند نگوئيد تو مؤ من نيستى و بخاطر به دست آوردن غنائم بى گناهى را نكشيد. زيرا نزد خداوند غنائم فراوانى است (كه مى تواند بدون كشتن نارواى مردم به شما عطا كند). (92)

## محكم كارى

اسلام اصل دقّت و محكم كارى را در همه امور به شدّت مورد توجّه قرار داده است از جمله :

1 در اصول عقائد، تقليد را ممنوع كرده و مى فرمايد: هر كس بايد با عقل خود راه فكرى خود را انتخاب كند.

2 در رهبرى ، اصل عصمت يا عدالت را در كنار شرائط ديگر شرط لازم شمرده است .

3 در تقليد نيز يكى از شرائط مرجع تقليد را در كنار علم و عدالت ، دورى از هوا و هوس ، و بصيرت داشتن به مسائل زمان مطرح كرده است .

4 در قضاوت ، علاوه بر علم و عدالت ، تاءمين زندگى قاضى را شرط دانسته تا فقر و نياز قلب قاضى را به سوى گرفتن رشوه سوق ندهد.

5 در تنظيم اسناد تجارى . بزرگ ترين آيات قرآن كه در سوره بقره است ، مربوط به تنظيم اسناد داد و ستد و معاملات است . اسلام محكم كارى را حتّى در دفن مرده به ما سفارش كرده است ، زيرا مسلمانان ديدند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله قبر يكى از مسلمانان را بسيار محكم مى سازد، پرسيدند: او كه مرده است اين همه دقّت در چيدن خشت هاى قبر براى چيست ؟ فرمود: خداوند دوست دارد مسلمان دست به هر كارى مى زند، محكم كارى كند.

قرآن درباره سخن گفتن نيز مى فرمايد: حرف محكم و منطقى بزنيد، (قولوا قَولاً سَديداً) (93) بعد از اين نگاه اجمالى ، به سراغ مسئله خبر در اسلام برويم ؛

## خبر در اسلام

اسلام درباره خبر تاءكيدهاى فروانى كرده است از جمله :

الف : در قرآن به ما فرمان داده شده كه هر چه را به آن علم ندارى ، دنبال نكن . زيرا در قيامت از چشم و گوش و دل شما بازخواست مى شود. (94)

ب : قرآن از كسانى كه هر خبرى را مى شنوند نسنجيده آن را نشر مى دهند، به شدّت انتقاد كرده و فرموده است : خبر را به اهل استنباط عرضه كنيد و اگر كارشناسى و حقّانيّت آن ثابت شد پخش كنيد. (95)

ج : قرآن براى كسانى كه با پخش اخبار دروغ ، در جامعه دغدغه ايجاد مى كنند، كيفرى سخت معيّن فرموده است . (96)

د: پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در سال آخر عمر شريف خود در سفر حج فرمودند: كسانى كه خبرهاى دروغى از من نقل مى كنند زيادند و در آينده زيادتر خواهند شد، هر كس آگاهانه به من نسبت دروغ بدهد، جايگاهش دوزخ است و هر چه از من شنيديد به قرآن و سنّت من عرضه كنيد، پس اگر موافق آن دو بود بپذيريد وگرنه ردّ كنيد. (97)

ه‍ : امام صادق عليه‌السلام بر كسى كه خبرهاى دروغى را به پدرش امام باقر عليه‌السلام نسبت مى داد لعنت كردند و فرمودند: هر چه از ما شنيديد، اگر شاهد و گواهى از قرآن يا ساير سخنان ما بر آن پيدا كرديد بپذيريد وگرنه نپذيريد. (98)

و: امام رضا عليه‌السلام فرمودند: سند سخنان ما قرآن و سنّت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله است . (99)

ز: يكى از مهم ترين علوم اسلامى ، علم رجال است كه براى شناخت خبر صحيح از غير صحيح ، افرادى را كه حديث نقل مى كنند مورد ارزيابى و بررسى قرار مى دهد.

## شيوه تحقيق

آنچه مهم است تحقيق و بررسى و كسب علم است تا اقدامى جاهلانه صورت نگيرد، امّا اسلام كه دين جامعى است براى شناخت صحيح از ناصحيح ، راههايى را نيز نشان داده است از جمله :

1 مراجعه به كتب و اسناد محكم و قابل قبول تا آنجا كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز تورات و انجيل را شاهد براى خود آورد و فرمود: نام و نشان مرا در تورات و انجيل مى يابيد. (مَكتُوباً عندهم فى التوراة و الانجيل) (100)

2 پرسش از دانشمندان با تقوى . (فَسئلوا اهل الذّكر) (101)

3 گواهى دادن دو شاهد عادل . (ذَوا عَدلٍ منكم) (102)

4 بررسى شخصى ، كه انسان خود به بررسى صحّت و سقم آن مى پردازد. نظير تحقيق و بررسى شخص نجاشى درباره مسلمانانى كه به حبشه هجرت كرده بودند.

5 جمع آورى قرائن . گاهى انسان از مجموع آثار و قرائن و نوع سخن ، همكار، زمان ، مكان و شيوه كار، حقّانيّت آن را مى فهمد. مثلاً براى شناخت پيامبر اسلام از اينكه او فردى درس ناخوانده در مركز بت پرستى بر ضد بت پرستى قيام كرده و سخن او قرآن است و در ميان دوست و دشمن به امين شناخته شده ، خلق او كريم ، يارانش باوفا، رفتارش حتّى روز فتح مكه عفو و گذشت ، دستوراتش جهان شمول و شيوه كارش بر اساس حقّ و... كه اين قرائن نشان دهنده حقّانيّت پيامبر اسلام مى شود.

6 هماهنگى گفتار اوبا سخنان قبلى وتضاد نداشتن سخنان .

7 هماهنگى گفتار او با گفتار ديگران . مثلا شخصى مطلبى را از حديث پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله برداشت مى كند، همين كه ديد مطلبى كه فهميده بزرگان ديگرى نيز آن را براداشت كرده اند، به فهم خود مطمئن مى شود.

8 شناسايى از طريق فرستادن بازرسى مخصوص . چنانكه حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «عَينى بِالمغرب» يعنى كسى كه در منطقه مغرب چشم و ناظر مخصوص من است ، چنين گزارش داده است .

9 اطلاعات مردمى نيز مى تواند سند اعتماد و تحقيق باشد. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: «بَلَغَنى انّك» مردم به من اين گونه گزارش داده اند.

10 اعتماد ديگران . مثلاً اگر علما و مراجع تقليد به حديثى اعتماد كردند و طبق آن فتوى دادند و يا اگر مردم متديّن در نماز به شخصى اقتدا كردند، اين نوع اعتمادها را مى توانيم تكيه گاه تحقيق خود قرار دهيم .

11 سابقه كار نيز مى تواند راهى براى تحقيق باشد. پيامبراسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله به مردم مى فرمود: چرا در من شك داريد؟ من كه عمرى را در ميان شما زندگى كرده ام و شما همه حالات مرا ديده ايد. (فقد لَبِثتُ فيكم عُمراً) (103)

## دروغ

از آنجا كه در آيه مورد بحث (آيه 6) فرمان تحقيق و بررسى اخبار صادر شده ، لازم است نگاهى به مسئله دروغ داشته باشيم ؛

 دروغ يك نوع نفاق است ، زيرا انسان چيزى را به زبان مى گويد كه خود نيز در دل آن را باور ندارد. (يَقولون بِاَلسِنَتهم ما ليسَ فى قُلوبِهم) (104)

 دروغ گاهى در سيماى يك تهمت در مى آيد و نسبت ناحقّى به شخصى پاك داده مى شود. (اَرادَ بِاَهلِك سُوء) (105)

 دروغ گاهى در قالب سوگند در مى آيد، يعنى سوگند دروغ ياد مى كنند. (يَحلِفونَ بِاللّه ...) (106)

 دروغ گاهى در قالب گريه ظاهر مى شود. چنانكه برادران يوسف شبانه و اشك ريزان نزد پدر آمدند كه يوسف را گرگ پاره كرد. (و جاؤ ا اءباهُم عِشاءً يَبكون ) (107)

 دروغ تنها با زبان نيست ، بلكه گاهى با عمل است . برادران يوسف پيراهن يوسف را با خون آميختند و با دروغِ عملى مطلب خود را اظهار داشتند. (بِدَمٍ كَذِب) (108)

 اسلام مردم را حتّى از دروغ شوخى نهى فرموده است . (109)

 دروغ ، كليد بسيارى از گناهان است . (110)

 دروغ ، انسان را از چشيدن مزه ايمان محروم كرده (111) وسبب خرابى ايمان مى شود. (112)

 امام باقر عليه‌السلام فرمود: چيزى بدتر از دروغ نيست .

 حضرت على عليه‌السلام فرمود: از دوستى با دروغگو بپرهيز كه او همچون سراب است .

# آيه (7 و 8)

وَاعْلَمُوَّاْ اءَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِى كَثِيرٍ مِّنَ الاَْمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الاِْيمَنَ وَزَيَّنَهُ فِى قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَاءُوْلََّئِكَ هُمُ الرَّ شِدُونَ

و بدانيد كه تنها در ميان شما رسول خداست كه اگر در بسيارى از امور پيرو شما باشد، قطعاً به سختى و مشقّت خواهيد افتاد، ولى خداوند ايمان را محبوب شما قرار داده و در دلهايتان آن را زينت بخشيده است و كفر، فسق و گناه را مورد تنفّر شما قرار داده است . آنها همان رشد يافتگان هستند.

فَضْلاً مِّنَ اللّهِ وَنِعْمَةً وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

 (اين علاقه به ايمان و تنفّر از كفر،) از طرف خداوند فضل ونعمتى بزرگ است و خداوند آگاه و حكيم است .

## نكته ها:

در آيات قبل خوانديم كه شخصى (وليدبن عَقبه) به دروغ خبر مخالفت مردم قبيله اى را به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و مردم داد. مردم عصبانى و آماده هجوم شدند و توقّع داشتند كه پيامبر اسلام نيز آنان را حمايت كند. آيه نازل شد كه اوّلاً هرگاه فاسقى خبرى آورد تحقيق كنيد و ثانياً مردم بايد تابع پيغمبر باشند، نه آنكه رهبر الهى تابع هيجان هاى ناپخته اى كه برخاسته از گزارشات افراد فاسق است قرار گيرد.

در روايات مى خوانيم : كليد شناخت خود را علاقه به مؤ منين بدانيد؛ اگر اهل ايمان نزد شما محبوب بودند، در راه خير هستيد، امّا اگر به گنهكاران علاقمند باشيد، در شما خيرى نيست . (113)

در روايات مى خوانيم : مراد از ايمان در جمله (حَبّبَ اليكم الايمان ) محبّت على ابن ابى طالب عليهما السلام است و مراد از كفر و فسوق و عصيان ، افرادى هستند كه در برابر اهل بيت عليهم السلام قيام كرده اند. (114)

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كند كه هر كس نعمت هاى الهى را تنها در خوراك و پوشاك و... بداند عملش كوتاه و عذابش نزديك است .

در حديث ديگرى مى خوانيم : كسانى كه علاقه به معنويات و تنفّر از گناه را نعمت نمى دانند، نعمت هاى الهى را كفران كرده ، عملشان كم بوده و تلاشهاى آنان نابود است . (115)

رشد، هديه الهى است كه به انبيا داده شده ؛ (آتَينا ابراهِيم رُشدَه) (116) ووظيفه

آنها رشد دادن انسان مى باشد؛ (يا قوم اتّبِعون اَهدِكم سَبيلَ الرّشاد) (117) و خود آنان نيز بدنبال رشد بوده اند، چنانكه حضرت موسى در بيابان ها بدنبال حضرت خضر مى رود تا به رشد برسد؛ (هل اتّبعك على اءن تُعلّمَن ممّا عُلّمتَ رُشدا) (118) و ايمان زمينه رشد، (وليؤ منوا بى لعلّهم يَرشُدون) (119) و كتب آسمانى وسيله رشد انسان مى باشند، (يَهدى اِلىَ الرُّشد) (120). به هر حال مراد از رشد در قرآن ، رشد معنوى است ، و اين كوته فكرى انسان است كه رشد را تنها در كاميابى هاى دنيوى مى داند.

در مديريّت و سياست گذارى جامعه ، اگر تصميم گيرنده معصوم يا عادل نباشد، از استبداد سر در مى آورد كه در آن رشدى نيست ، (و ما اَمرُ فِرعونَ بِرَشيد) (121) ولى اگر تصميم گيرنده معصوم يا عادل باشد، زمينه رشد فراهم است. (اولئك هم الرّاشِدون)

## پيام ها:

1 اگر مى خواهيم پشيمان نشويم بايد به انبيا مراجعه كنيم . (در آخر آيه قبل ، سخن از ندامت و پشيمانى بود و در اين آيه مى فرمايد: شما كه پيامبر داريد به او مراجعه كنيد تا از كارهاى شتاب زده ندامت آور بيمه شويد) (نادِمين . و اعلموا انّ فيكم رسول الله)

2 حضور پيامبر ورهبران الهى ، امتياز خاصّى براى جامعه ها است . « (فيكم رسول اللّه»، نه «رسول اللّه فيكم»)

3 رهبر بايد در دسترس مردم باشد و مردم نيز حضور آن حضرت را جدّى بگيرند. (انّ فيكم رسول اللّه)

4 توقّع مشورت كردن پيغمبر با مردم مانعى ندارد، امّا اطاعت پيامبر از مردم انتظارى نابجاست . (لو يطيعكم ... لَعَنتّم ...)

5 مشكلات مردم به خاطر دورى از مكتب انبيا وعمل به سليقه ها وهوسهاى مختلف و شخصى است . (لو يطيعكم ... لَعَنتّم ...)

6 رهبر بايد استقلال راءى داشته باشد. (اگر امواج فتنه ها، سليقه ها وخواسته ها، راءى او را سست كند، جامعه گرفتار مشكلات مى شود) (لو يطيعكم ... لَعَنتّم ...) دشمن نيز براى ما همين نوع مشكلات را كه برخاسته از سستى راءى رهبر است مى خواهد، چنانكه در جاى ديگر مى خوانيم : (ودّوا ما عَنِتّم ...) (122)

7 انعطاف دربرخى موارد لازم است . (فى كثيرمن الامر)

8 در مواردى كه حكمى از طرف خدا و رسول نيست و جاى مشورت است، پيروى از مردم و هم سليقه شدن با آنها مانعى ندارد. (فى كثيرٍ من الامر) (بنابراين مواردى يافت مى شود كه پيروى مشكل زا نيست)

9 گرايش به مذهب ، امرى فطرى است كه خداوند در انسان به وديعه گذاشته است . (حَبّبَ اليكم الايمان ...) (در روايات مى خوانيم : دوست داشتن حقّ و علاقه به اولياى خدا و مؤ منين ، از الطاف ويژه خداوند است)

10 محبّت به ايمان هست ، ولى جبر و تحميل ايمان نيست . (حَبّبَ اليكم الايمان ...)

11 ايمان ، زينت دلهاست ، (و زَيّنَه فى قلوبكم) همان گونه كه كوه ها، درياها، معادن ، گل ها وآبشارها وهمه آنچه روى زمين است ،

زينت زمين است. (انّا جَعلنا ما على الارض زينةً لها) (آرى ، زينت انسان ، كمالات معنوى اوست و جلوه هاى مادّى ، زينت زمين هستند)

12 تولّى و تبرّى بايد در كنار هم باشد، اگر ايمان را دوست داريم بايد از كفر، فسق و عصيان نيز بيزار باشيم . (حَبّبَ اليكم الايمان ... كَرّهَ اليكم الكفر...)

13 انكار قلبى و انگيزه فاسد، مقدّمه طغيان انسان است . ابتدا فرمود: «الكفر» وسپس «الفسوق والعصيان»

14 كفر، تغيير فطرت انسانى است . (حَبّبَ اليكم الايمان ... كَرّهَ اليكم الكفر...)

15 آفات ايمان ، كفر، فسوق و عصيان است . (حَبّب اليكم الايمان ... كرّه اليكم الكفر...)

16 تنفّر از بدى ها، فطرى است . (كَرّهَ اليكم الكفر و الفسوق و العصيان ...) و اين تنفّر، مايه رشد انسان است . (اولئك هم الرّاشدون)

17 كسانى كه از كفر، فسق و عصيان تنفّرى ندارند، رشد معنوى ندارند. (كَرّهَ... اولئك هم الرّاشدون)

18 نعمت تنها نعمت هاى مادّى نيست ، از نعمت هاى بزرگ الهى ، دوست داشتن ايمان و بيزارى از كفر، فسق و عصيان است . (حَبّبَ... كَرّهَ... فَضلاً من اللّه و نِعمة)

19 گرايش قلبى به ايمان ، لطف الهى است . (حَبّبَ اليكم الايمان ... فَضلا من اللّه و نعمة)

## رابطه ايمان و علم

حساب ايمان از علم جداست ، ايمان برتر و فراتر از علم است ، زيرا ايمان از مقوله محبّت است ، چنانكه حساب ولايت از حساب رئيس ، حاكم ، شاه و سلطان جداست و همان گونه كه حساب خمس و زكات از ماليات جداست .

توضيح آنكه انسان مؤ من به بسيارى از چيزها علم دارد، ولى به آنها عشق نمى ورزد. مثلاً به ارتفاع كوهها و عمق اقيانوس ها و تاريخ حكومت پادشاهان و هزاران مسئله ديگر علم دارد و يا به بسيارى از آمار و ارقام آگاه است ، ولى به آنها عشق نمى ورزد، لكن آنجا كه پاى خدا، اعتقاد وايمان در كار است ، به آن عشق مى ورزد و اين عشق و ايمان هديه الهى است كه در درون انسان قرار داده شده است . بنابراين كفّار در حقيقت با كفر و لجاجت ، فطرت خود را تغيير داده اند. (حَبّبَ اليكم الايمان ...)

چنانكه در خمس و زكات ، قداست ، اعتماد، انتخاب و قرب به خداوند مطرح است كه در ماليات نيست . لذا مردم تمام دنيا ماليات مى دهند، امّا به گيرنده ماليات عشق نمى ورزند، امّا مردم با ايمان به هنگام پرداخت خمس ‍ و زكات ، به مرجع تقليد عشق مى ورزند.

# آيه (9)

وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُواْ فَاءَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَيهُمَا عَلَى الاُْخْرَى فَقَتِلُواْالَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِى ءَّ إِلَىَّ اءَمْرِ اللّهِ فَإِن فَآءَتْ فَاءَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَابِالْعَدْلِ وَاءَقْسِطُوَّاْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

و اگر دو طائفه از مؤ منين به نزاع و جنگ پرداختند، پس فورى ميان آنان صلح و آشتى بر قرار كنيد.

سپس اگر يكى از دو گروه بر ديگرى تجاوز كرد، پس با آن متجاوز بجنگيد تا به فرمان خداوند روى كند. پس اگر طائفه متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز خود برداشت)، ميان آن دو گروه با عدالت صلح برقرار كنيد و عدالت به خرج دهيد. همانا خداوند عدالت پيشه گان را دوست دارد.

## نكته ها:

از آغاز اين سوره انواع برخوردها مطرح شده است :

الف : برخورد با خدا و رسول ، (پيشى نگرفتن ... (لاتقدّموا»

ب : برخورد با پيامبر اكرم ، (ادب داشتن و صدا را بلند نكردن)

ج : برخورد با فاسق ، تحقيق و بررسى گزارشات او.

د: برخورد و سركوب ياغى .

ه‍ : برخورد با محبّت ، برادرى و... با مؤ من . (آيات بعدى)

در حديث مى خوانيم : برادر دينى خود را خواه ظالم باشد يا مظلوم يارى كن ، اگر مظلوم است ، درگرفتن حقّ و اگر ظالم است ، در جلوگيرى از ظلمش او را يارى كن . (123)

مسلمانان بايد داراى تشكيلات ، حكومت ، قدرت ، نظام ، آموزش ، بسيج ، تبليغات و تداركات قوى باشند وگرنه امروز عمل كردن به اين آيه يعنى سركوب ياغيان بين المللى با آن همه پيشرفت علم و تكنولوژى و ارتباطات امكان ندارد. (آرى ، اگر سركوب ياغى واجب است ، مقدّمه واجب كه همان تشكيل حكومت اسلامى است نيز واجب است)

## پيام ها:

از اين آيه نيز ده ها درس مى توان گرفت كه ما به بعضى از آنها اشاره مى كنيم :

1 گرچه ايمان مانع درگير شدن نيست ، ولى نزاع ميان مؤ منين يك جرقه است نه يك جريان ، موقّت است نه دائمى . زيرا كلمه «اِقتَتلوا» نشان از پديد آمدن نزاع است ، نه دوام آن واگر دائمى بود مى فرمود: «يَقتَتلون»

2 ادب به ما مى گويد كه مسائل منفى و زشت را مستقيما به مخاطب خود نسبت ندهيم . (در اين آيه نفرمود: و اگر دو طائفه از شما، بلكه فرمود: از مؤ منان ، يعنى شما اينكاره نيستيد) (اِقتتلوا)

3 طبيعت جنگ پاى همه را به ميان مى كشد و تنها به دو گروه درگير قانع نيست . (كلمه «اقتتلوا» جمع آمده وگرنه مى فرمود: «اقتتلا»)

4 مسلمانان در برابر مشاهده و اطلاع از درگيرى ميان خود، متعهّد ومسئولند وبى تفاوتى را ممنوع مى دانند. (فَاصلِحوا)

5 براى آشتى دادن و برقرارى صلح ميان مسلمانان با سرعت و بدون تاءخير قيام كنيم . (حرف (فاء) در «فَاصلِحوا» نشانه سرعت است)

6 اگر يكى از دو گروه درگير ياغى گرى كرد، همه اُمّت اسلامى بايد بر ضدّ او سريعاً بسيج شوند. (فَاِن بَغَتْ... فقاتلوا الّتى تَبغى)

7 براى برقرارى يا حفظ امنيّت و عدالت ، حتّى اگر لازم شد بايد مسلمانان ياغى كشته و فدا شوند. آرى ، خون ياغى ارزش ندارد. (فَاِن بَغتْ... فقاتلوا...)

8 در برابر خشونت بايد خشونت به خرج داد. (فَاِن بَغتْ... فقاتلوا) (در نظام اسلامى نبايد به ياغى مهلت و فرصت داده شود)

9 در سركوب ياغى ، طفره نرويم و مسامحه نكنيم . (فقاتلوا) (حرف (فاء) علامت تسريع است)

10 در سركوب ياغى ، كارى به خانواده ، زن و فرزند او نداشته باشيم و فقط به سراغ خودش برويم . (فقاتلوا الّتى تَبغى)

11 در سركوب ياغى هيچ شرط و ملاحظه اى نداشته باشيم ؛ خودى باشد يا غريبه . (فقاتلوا الّتى تَبغى)

12 قيام مسلمين ، هدف مقدّس دارد. (حتّى تَفى ء الى ...)

13 مدّت مبازره تا رسيدن به هدف است ، (حتّى تَفى ء الى امر اللّه) و ساعت ، ماه و تاريخ خاصّى ندارد. مثل مدّت مراجعه بيمار به پزشك و مصرف دارو است كه تا زمان سلامتى بايد ادامه يابد.

14 در سركوب ياغى ، هدفهاى شخصى ، قومى ، حزبى ، يا انتقام ، خودنمائى و گرفتن زهره چشم از ديگران مطرح نيست ، بلكه يك هدف مطرح است و آن برگشتن ياغى به راه خداست . (حتّى تَفى ء الى امر اللّه)

15 براى آتش بس ، آغاز و شروع بازگشت ياغى به راه حق كافى است . همين كه او شروع به برگشت كرد دست از او برداريد، زيرا شرط دست برداشتن از او، بازگشت صد در صد او نيست . (حتّى تَفى ء)

16 در مرحله درگيرى كه متجاوز معلوم نيست ، بايد تلاش براى خاموش كردن اصل فتنه و ايجاد صلح باشد، (فَاصلحوا) ولى در مرحله بعد كه متجاوز و ياغى شناخته شد، خاموش كردن فتنه و ايجاد صلح بايد در سمت و سوى دفاع از مظلوم و گرفتن حقّ او از ظالم باشد. (فَاصلحوا بينهما بالعَدل)

17 وظيفه مسلمانان در شرائط مختلف تفاوت دارد؛ گاهى اصلاح است و گاهى جنگ . (در اين آيه ، هم كلمه «اصلحوا» دو بار آمده است و هم كلمه «قاتلوا»)

18 در اصلاح ميان دو گروه بايد خسارت و غرامت جنگ را از متجاوز گرفت . (بالعَدل)

حضرت على عليه‌السلام فرمود: اُمّتى كه حقّ ضعيفش از قوى بدون ترديد گرفته نشود، قداست و ارزشى ندارد. (124)

19 هر كجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاهى بود، سفارشات پى درپى لازم است . (بالعَدل ، اقسطوا... يحبّ المقسِطين)

20 اصلاحى ارزش دارد كه حقّ به صاحبش برسد، وگرنه سكوت ذلّت بار، مرگ آفرين و تحميلى است . (اصلحوا... اقسطوا)

21 هر كجا مسئله تحمّل مشكلات در كار است ، از اهرم محبّت استفاده كنيد. (انّ اللّه يُحبّ المقسطين)

22 كسانى محبّت خداوند را دريافت مى كنند كه بر اساس عدل و قسط حركتى كنند وگرنه ساكت كردن دو طرف جنگ بدون برقرارى عدالت ، محبوب خداوند نيست . (يحبّ المقسِطين)

## نمونه ها

آيه اى كه براى تلاوتش دو دست قطع شد.

در ماجراى جنگ جمل همين كه كار رو به سختى مى رفت و حضرت على عليه‌السلام آنان را از شروع به جنگ نهى فرمود،

طرفداران عايشه گوش ‍ ندادند، حضرت به خداوند شكايت كرد كه مردم نافرمانى مى كنند وگوش ‍ نمى دهند و قرآن را بدست گرفت و پرسيد: كيست كه اين آيه (و ان طائفتان من المؤ منين ...) را براى مردم بخواند؟

شخصى به نام مسلم مجاشعى آمد و گفت : من اين آيه را براى مردم مى خوانم . امام فرمود: دست راست و چپ تو را قطع و تو را شهيد مى كنند! گفت: «هذا قليلٌ فى ذاتِ اللّه» يعنى شهادت من در راه خدا چيزى نيست .

قرآن را گرفت و در برابر لشگر عايشه ايستاد و مردم را به خدا دعوت كرد تا شايد خونى ريخته نشود و جنگى صورت نگيرد، دست راست او را قطع كردند، قرآن را به دست چپ گرفت ، دست چپ او را نيز جدا كردند، قرآن را به دندان گرفت ، سرانجام طرفداران عايشه اين تلاوت كننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت على عليه‌السلام بعد از شهادت او دستور حمله دادند. (125)

آرى ، ابتدا بايد با استناد به قرآن تبليغ و اتمام حجّت نمود و سپس شجاعانه تا آخرين نفس در راه هدف تلاش كرد.

## عدالت

چون در اين آيه سه بار سخن از عدالت بكار رفته (فاصلِحوا بينهما بالعَدل و اقسِطوا انّ اللّه يحبّ المقسطين)

چند جمله اى درباره عدالت بيان مى كنيم :

1 آفرينش بر اساس حقّ وعدل است . «بالعَدلِ قامَت السّموات» (126)

2 بعثت انبيا نيز براى آن است كه مردم قيام عادلانه داشته باشند. (لِيَقومَ النّاس ‍ بِالقِسط) (127)

3 عدالت ، زندگى و ظلم ، مرگ است . «العَدلُ حياة و الجور ممحات» (128)

4 يك ساعت رفتار عادلانه ، از هفتاد سال عبادتى كه تمام روزهاى آن روزه وشب هاى آن بيدارى باشد بهتر است . (129)

5 دعاى رهبر عادل ، مستجاب است . (130)

6 اگر ميان مردم به عدالت عمل شود، آسمان رزقش را و زمين بركاتش را با اذن خداوند مى فرستد. (131)

7 امام كاظم عليه‌السلام فرمود: اگر در مردم عدالت مستقرّ شود همه بى نياز مى شوند. (132) و فرمود: عدالت از عسل شيرين تر است .

8 امام كاظم عليه‌السلام ذيل تفسير آيه (يحيى الارض بعد موتها) كه خداوند زمين مرده را زنده مى كند فرمود: خداوند مردانى را مبعوث مى كند كه عدل را برقرار نمايند و زمين با برقرارى عدل زنده مى شود. (133)

9 حضرت زهرا عليها السلام فرمود: عدالت آرام بخش دلهاست . (134) (آرى مردم با فقر مى سازند، ولى نسبت به تبعيض و بى عدالتى تحملّى ندارند وعصبانى مى شوند)

## عدالت در مكتب انبيا

كلمه عدالت معمولاً همراه با كلمه قانون و بى عدالتى معمولاً پشت پازدن به قوانين است . در اين صورت اگر اصل قانون براى بشر بى ارزش ‍ و سست باشد، با چه انگيزه اى مى توان بدان عمل نمود؟ قانونى كه ساخته دست بشرى همچون خود ماست ، قانونى كه هر روز در حال تغيير و تحوّل است ،

قانونى كه در آن منافع افراد و احزاب نهفته شده ، قانونى كه برخاسته از افكار ناپخته و اطلاعات محدود و تحت تاءثير غرائز، نژادپرستى و ملّت گرائى ، تهديد، تطميع و هوسهاى خود و ديگران وضع شده است ،

قانونى كه در هر منطقه به شكلى است و در هر زمان وتاريخى تغيير مى يابد و هر ابرقدرتى به خود حقّ وتو در آن را مى دهد،

قانونى كه از قانون گزارش انواع لغزشها، عيب ها و خصلت هاى زشت ديده شده است و خود قانون گزاران به آن عمل نمى كنند،

آيا اين نوع قوانين مى تواند براى انسان قداست و كرامت داشته باشد و براى جامعه عزّت ، شرافت و زمينه رشد ايجاد كند؟! آيا تخلّف از اين نوع قوانين ظلم و خلاف عدالت است ؟!

امّا قوانين انبيا كه از طرف خداوندى است كه خالق انسان و برخاسته از علم ، حكمت و لطف بى نهايت اوست و آورنده آن معصوم و خود اوّلين عامل به آن است ، قانونى كه از هيچ ابرقدرت ، فرد، گروه ، حزب و قبيله اى متاءثّر نشده است ، اين نوع قانون به خاطر قداست و كرامتى كه براى انسان دارد، انگيزه عمل به آن قوى است و تخلّف از آن ظلم و بى عدالتى محسوب مى شود.

## زمينه هاى اعتقادى وفطرى عدالت

عدل ، در جهان بينى الهى معنا پيدا مى كند. زيرا با بينش الهى است كه انسان خدا را عادل ، تمام هستى را حساب شده و خود و همه چيز را زير نظر خداوند مى داند. با ديد الهى است كه انسان مادّه اوّليه همه بشر را خاك و فرجام همه را دادگاه عدل الهى در قيامت مى داند؛ با بينش اديان آسمانى است كه انسان هدف قيام تمام انبيا را برقرارى عدل مى داند و

در انتظار حضرت مهدى عليه‌السلام است كه برجسته ترين هدفش پركردن زمين از عدل و داد است . به قيامتى عقيده دارد كه تمام ريز و درشت كارش ‍ را ثبت شده در برابر خود حاضر مى يابد، با ديد الهى است كه تمام رهبران الهى خود را عادل و عدل گستر مى دانند. آرى ، اين عقائد است كه مى تواند بهترين زمينه برقرارى عدل را در انسان ايجاد كند.

امّا كسى كه هستى را بى صاحب و بى حساب مى داند، آفرينش را بى طرح و بى نقشه مى پندارد، آينده را نابودى و نيستى خيال مى كند و براى كل هستى هدفى قائل نيست ، دليلى براى عادل بودن ندارد.

آرى ، ممكن است كه چند روزى به خاطر فشار اجتماعى يا جرائم و كيفرهاى قانونى ، يا جلب نظر مردم ويا كسب موقعيّت و محبوبيّت ، دست از پا خطا نكند و قيافه و ژست عدالت خواهى و عدالت دوستى را به طور عاريه اى به خود ببندد، ولى همين شخص به خاطر ديد مادّى كه بر كلّ نظام هستى دارد وآفرينش را با هدف و طرح نمى داند، عدالت را قلبا باور ندارد.

## گستره عدل

عدالت ، يكى از محورهاى اصلى اسلام است به طورى كه در ميان صفات خداوند، بعد از توحيد مطرح شده است . چنانكه در مرجعيّت دينى ، امام جمعه و جماعت ، قاضى ، شاهد و مسئول بيت المال عدالت شرط لازم است .

اگر به عدالت با ديد وسيعى نگاه كنيم ، خواهيم ديد كه در تمام برنامه هاى اسلامى به مسئله عدالت و تعادل و دورى از افراط و تفريط به نحوى توجّه شده است از جمله :

1 عدالت در عبادت تا آنجاست كه در كتاب هاى روايى با عنوان «باب الاقتصاد فى العباده» يعنى ميانه روى در عبادت رواياتى نقل شده است .

2 عدالت در كار و تفريح .

3 عدالت در محبّت و غضب .

4 عدالت براى دوست و دشمن .

5عدالت در توليد و مصرف .

6 عدالت در تشويق و توبيخ .

7 عدالت در تقسيم بيت المال و وصيّت اموال شخصى .

8عدالت در ميان همسران ، فرزندان ، دوستان وهمكاران .

9 عدالت در قضاوت ، حتّى در نگاه به طرفين دعوا.

10 عدالت در قصاص .

11 عدالت در جنگ .

12 عدالت در برخورد با حيوانات تا آنجا كه حضرت على عليه‌السلام به مسئول جمع آورى زكات سفارش مى كند كه اگر در مسير راه خواستى بر حيوانى كه به عنوان زكات گرفته شده سوار شوى بايد مراعات عدالت را بكنى . (135) مثلاً اگر چهار شتر به عنوان زكات گرفته شده و شما دو ساعت در راه هستى ، هر شترى را نيم ساعت مركب خود قرار دهى .

در جاى ديگر مى خوانيم : اگر يكى از حاجيان بخاطر زود رسيدن به مكه حيوانش را بيش از معمول خسته كرده باشد، گواهى او را در مسائل حقوقى نپذيريد. چون او نسبت به حيوان خود ظلم كرده است . (136)

به هر حال عدالت در اسلام در همه چيز مى باشد، حتّى اگر كودكى در مكانى از مسجد نشسته باشد و او را از جاى خود بلند كرده ودر آن مكان نماز خوانديم نمازمان ايراد دارد. (137)

## نمونه ها

 قرآن به كسانى از مردم حجاز كه براى خود امتيازى قائل بودند و مسير خود را از ساير مردم جدا مى كردند دستور داد از همان طريقى كه مردم مراسم حج را انجام مى دهند انجام دهيد (اَفيضوا من حَيثُ اَفاضَ النّاس) (138) و هرگاه ثروتمندان از انبيا تقاضاى طرد فقرا را داشتند، پاسخ مى شنيدند كه هرگز آنان را طرد نمى كنم . (ما اءنَا بِطارِد الّذين آمنوا) (139)

 پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در آخرين سفر خود، مردم را جمع كرد و فرمود: مردم از هر نژاد و قبيله اى باشند برابرند. (140)

 بعضى سياستمداران و مصلحت انديشان از حضرت على عليه‌السلام درخواست كردند كه سهم فقرا و بردگان را از سهم افراد برجسته جدا كن و به نخبگان اجتماعى سهم بيشترى بده تا پايه هاى حكومتت محكم شود و آنان كارشكنى نكنند و به معاويه ملحق نشوند. حضرت فرمود: آيا مى خواهيد كه من باج بدهم ؟!! هر كس خواست بماند و هر كه خواست برود. (141) و همين امام عزيز در آغاز حكومتش فرمود: تمام ولخرجى هايى كه در زمان قبل از من بوده را پس گرفته و به بيت المال واريز مى كنم ، حتّى اگر براى مهريه همسرانشان يا خريد بردگان صرف شده باشد. (142)

 حضرت على عليه‌السلام مى فرمود: حتّى اگر مال از شخص من باشد به طور مساوى تقسيم مى كنم تا چه رسد به اينكه مال خدا (وبيت المال) باشد. (143)

 رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: اوّل كسى كه به دوزخ مى رود، حاكمى است كه به عدالت رفتار نكند. (144)

 در حديث ديگرى مى خوانيم : اگر كسى سرپرست ده نفر باشد ولى ميان آن افراد به عدالت رفتار نكند، در قيامت دست و پا بسته محشور مى شود. (145)

اينها گوشه اى از نكاتى بود كه براى من طلبه از آيه كشف شد، جانم فداى كتابى كه در هر كلمه آن درسهايى است كه زمين و زمان آن را كهنه نمى كند.

براى آنكه بهتر به عظمت اين كتاب پى ببريم از شما مى خواهم يك سطر بنويسيد كه در هر كلمه آن نكاتى جاودانه و كارگشا و صحيح و منطقى نهفته باشد!!

 پروردگارا! تو را به حقّ هر كلمه اى از قرآن ما را بعد از آنكه هدايت كردى، دچار لغزشها قرار مده !

# آيه (10)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاءَصْلِحُواْ بَيْنَ اءَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُواْاللّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَللّه

همانا مؤ منين با يكديگر برادرند، پس ميان برادران خود (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتى برقرار كنيد و تقوى داشته باشيد تا مورد ترحّم خداوند قرار گيريد.

## نكته ها:

اين آيه رابطه مؤ منان با يكديگر را همچون دو برادر دانسته است كه در اين تعبير نكاتى نهفته است از جمله :

الف : دو برادر در برابر بيگانه ، يگانه وبازوى يكديگرند.

ب : دوستى دو برادر عميق است .

ج : امروز براى اظهار علاقه كلمات رفيق ، دوست ، هم شهرى ، هم وطن و... بكار مى رود ولكن اسلام كلمه برادر را بكار برده است كه عميق ترين واژه هاست .

د: دوستى دو برادر متقابل است .

ه‍ : در حديث دو برادر دينى به دو دست تشبيه شده است كه يكديگر را شستشو مى دهند. (146)

در اين آيه و آيه قبل ، در مجموع سه بار جمله «اصلحوا» تكرار شده كه نشانه توجّه اسلام به مسئله صلح است .

از آنجا كه در درگيرى مسلمين عوارض تلخى مثل قهر، سوءظن ، تبليغات سوء، انتقام و فتنه هاى پس از جنگ (مراد از جنگ ، ماجراى آيات قبل است) زياد مى باشد، لذا قرآن در اين دو آيه با جملات «اصلحوا، اقسطوا، يُحبّ المقسطين ، اِخوَة ، اَخوَيكم ، اتّقوا، تُرحمون» بر زخم هاى ناشى از جنگ مرهم گذاشته است .

## پيام ها:

1 رمز برادرى تنها در ايمان است . (مسائل اقتصادى ، سياسى ، نژادى ، جغرافيايى ، تاريخى و... نمى تواند در مردم روح برادرى به وجود بياورد) (انّما المؤ منون اخوة)

جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جان هاى شيران خداست

2 برادرى بر اساس ايمان ، مشروط به زمان ، سنّ، شغل و مكان نيست . (انما المؤ منون اخوة)

3 كسى خود را برتر از ديگران نداند. (اخوة) (آرى ، ميان والدين و فرزند برترى است ، ولى ميان برادران مساوات است)

4 براى صلح وآشتى دادن ، از كلمات محبّت آميز، روانى و انگيزه آور استفاده كنيم . (اخوة فاصلحوا)

5 صلح دادن بر همه مسلمانان واجب است ، نه تنها بر گروهى خاص . (فاصلحوا)

6 اصلاح كننده نيز برادر طرفين درگير است . (بين اخويكم)

7 اصلاح و آشتى دادن نيز آفاتى دارد كه بايد مراقب بود. (فاصلحوا... و اتقوا) (بعضى آفات اصلاح و ميانجى گرى عبارتند از خودنمايى ، توقّع ، ظلم در اصلاح دادن ، منّت گذاشتن و...)

8 جامعه درگير، از دريافت رحمت الهى محروم است . (فاصلحوا... واتقوا... ترحمون)

9 صلح و صفا، مقدّمه دريافت رحمت الهى است . (فاصلحوا... ترحمون)

## اخوّت و برادرى

يكى از امتيازات اسلام آن است كه اصلاحات را از ريشه شروع مى كند. مثلا مى فرمايد: (اِنّ العِزّة لِلّه جَميعاً) (147) تمام عزّت براى خداست ، بعد موعظه مى كند كه چرا به خاطر كسب عزّت به سراغ اين و آن مى رويد. يا مى فرمايد: (انّ القوّة لِلّه جَميعاً) (148) تمام قدرت ها از اوست ، بعد نتيجه مى گيرد كه چرا هر ساعتى دور يك نفر هستيم !؟

در اين آيه نيز مى فرمايد: همه مؤ منين با يكديگر برادرند، بعد مى فرمايد: اكنون كه همه برادر هستيد، قهر و جدال چرا؟ پس همه با هم دوست باشيد.

بنابراين براى اصلاح فرد و جامعه بايد مبناى فكرى و اعتقادى را اصلاح كرد، بعد رفتار انسان را.

طرح برادرى واُخوّت وبكارگيرى اين واژه ، از ابتكارات اسلام است . در صدر اسلام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه «نخيله» حضور داشتند كه جبرئيل نازل شد و فرمود: خداوند ميان فرشتگان عقد برادرى بسته است ، حضرت نيز ميان اصحابش عقد اُخوّت بست و هر كس با ديگرى كه همفكرش بود برادر مى شد. مثلاً:

ابوبكر با عمرعثمان با عبدالرحمنسلمان با ابوذرطلحه با زبيرمصعب با ابوايّوب انصارىحمزه با زيدبن حارثهابودرداء با بلالجعفر طيّار با معاذبن جبلمقداد با عمّارعايشه با حفصهام السلمه با صفيّه و شخص ‍ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با حضرت على عليه‌السلام برادر شدند. (149)

در جنگ اُحد پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله دستور داد دو نفر از شهدا (عبداللّه بن عمر و عمربن جموح) را كه ميانشان برادرى برقرار شده بود، در يك قبر دفن كنند. (150)

برادرى نسبى در روزى گسسته خواهد شد، (فلا اَنساب بينهم ) (151) ولى برادرى دينى حتّى روز قيامت پايدار است . (اِخواناً على سُرُرٍ متقابِلين ) (152)

اُخوّت در ميان زنان مؤ منه نيز هست ، چنانكه در جاى ديگر تعبير اخوّت در مورد زنان نيز بكار رفته است . (وان كانوا اِخوَة رجالاً و نساءً) (153)

برادرى بايد تنها براى خدا باشد، اگر كسى با ديگرى بخاطر دنيا برادر شود، از آنچه در نظر دارد محروم مى شود واين گونه برادران در قيامت به صورت دشمن در مى آيند. (154) قرآن مى فرمايد: درقيامت دوستان با هم دشمنند جز متّقين . (الاَخلاّءُ يَومئذ بَعضهم لِبَعض عَدوُّ الاّ المتّقين) (155)

آنچه مهم تر از گرفتن برادر است ، حفظ برادرى است و در روايات از كسانى كه برادران دينى خود را رها مى كنند به شدّت انتقاد شده است تا آنجا كه سفارش شده است كه اگر برادران از تو فاصله گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش . «صِلْ مَن قَطعك» (156)

در روايات مى خوانيم : از ميان برادران دينى به كسانى كه سابقه بيشترى دارند توجّه بيشترى كنيد و اگر از آنان لغزشى مشاهده شد تحمّل كنيد. واگر بخواهيد در انتخاب برادر به دنبال افراد بى عيب باشيد، بدون برادر مى مانيد.(157)

در روايات براى كسانى كه مشكل برادران دينى خود را حل نمايند، پاداش هاى بزرگى در نظر گرفته شده تا آنجا كه مى خوانيم : اگر شخصى مشكلى را از برادرى برطرف كند، خداوند صد هزار حاجت او را در قيامت حل مى كند.(158)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: مؤ من برادر مؤ من است ، مانند يك جسد كه اگر بخشى از بدن ناراحت شد همه بدن ناراحت است . (159) سعدى اين حديث را به شعر درآورده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنى آدم اعضاى يكديگرند  |  | كه در آفرينش ز يك گوهرند   |
| چو عضوى به درد آورد روزگار  |  | دگر عضوها را نماند قرار   |
| تو كز محنت ديگران بى غمى  |  | نشايد كه نامت نهند آدمى |

## حقوق برادرى

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سى حق دارد كه بايد آن حقوق ادا گردد از جمله :

1 عفو و مهربانى . 2 پنهان كردن اسرار. 3 جبران اشتباهات . 4 قبول عذر. 5 دفاع در برابر بدخواهان . 6 خيرخواهى . 7 عمل به وعده ها. 8عيادت به هنگام بيمارى . 9 تشيع جنازه . 10 پذيرفتن دعوت و هديه او. 11 جزا دادن به هداياى او. 12 تشكّر از نعمت هايى كه از جانب برادر دينى خود دريافت مى كند. 13 كوشش در يارى رسانى به او. 14 حفظ ناموس او. 15 برآوردن حاجت او. 16 واسطه گرى براى حل مشكلاتش . 17 گمشده اش را راهنمائى كند. 18 به عطسه او تهنيت گويد. 19 سلامش را پاسخ دهد. 20 به سخن وگفته او احترام گذارد. 21 هديه او را خوب تهيه كند. 22 سوگندش را بپذيرد. 23 دوست او را دوست بدارد وبا او دشمنى نكند. 24 او را در حوادث تنها نگذارد. 25 هر چه را براى خود مى خواهد براى او نيز بخواهد و... (160)

در حديث ديگرى مى خوانيم : پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بعد از تلاوت آيه (انّما المؤ منون اِخوَة) فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است ، اگر ساده ترين افراد آنان تعهّدى كرد،

همه آنان موظّفند به آن تعهّد پايبند باشند. مثلاً اگر يك مسلمان عادّى به كسى پناه يا اَمان داد، ديگران بايد به آن تعهّد پايبند باشند و همه در برابر دشمن مشترك ، يك دست بسيج شوند. «و هم يَدٌ على مَن سَواهم» (161)

حضرت على عليه‌السلام به كميل فرمود: اگر برادرت را دوست ندارى ، برادر تو نيست . (162)

انسان ، با ايمان كامل مى تواند در مَدار اولياى خدا قرار بگيرد، «سَلمان مِنّا اهل البيت» (163) سلمان از ما اهل بيت است . همان گونه كه با كفر، از مَدار خارج مى شود. چنانكه خداوند در مورد فرزند نوح به آن حضرت فرمود: (انّه ليس من اهلك ) (164) او از تو نيست .

## بهترين برادر

در روايات نشانه بهترين برادر را اين گونه مى خوانيم :

بهترين برادران تو كسى است كه دلسوز و خيرخواه تو باشد و حتّى با تندخوئى تو را به سوى اطاعت خدا سوق دهند، مشكل تو را حل نمايد و براى خدا با تو دوست شده باشد، رفتارش تو را رشد دهد، گفتارش به دانش تو بيفزايد، به سراغ لغزشهاى تو نرود و از اينكه در دام هوسها بيفتى جلوگيرى نمايد و اگر عيبى ديد تذكّر دهد.

نسبت به نماز توجّه داشته باشد و اهل حيا و امانت و صداقت باشد و در تنگدستى و توسعه تو را فراموش نكند. (165)

## صلح و آشتى در قرآن

در اين آيه خوانديم كه مؤ منان برادرند، پس ميان آنان صلح و آشتى برقرار كنيد؛

به همين مناسبت پيرامون مسئله صلح و آشتى دادن مطالبى را بيان مى كنيم :

در قرآن واژه هاى : صلح ، (والصُّلحُ خَير) (166)، اصلاح ، (واَصلِحوا ذاتَ بينكم ) (167)، تاءليف قلوب ، (فَاَلّف بين قلوبكم) (168)، توفيق ، (اِن يُريدا اِصلاحاً يُوَفِّق اللّه بينهما) (169) و سِلم ، (اُدخلُوا فِى السِّلم كافّة) (170) بكار رفته كه نشان دهنده توجّه اسلام به صلح و صفا و زندگى مسالمت آميز و شيرين است .

## اهميّت آشتى

از نعمت هاى الهى كه خداوند در قرآن مطرح كرده است ، اُلفت ميان دل هاى مسلمانان است . (كُنتم اَعداء فَاَلّفَ بين قلوبكم) (171) به ياد آوريد كه شما قبل از اسلام با يكديگر دشمن بوديد، پس خداوند ميان دل هاى شما الفت برقرار كرد. چنانكه ميان قبيله اوس و خزرج يكصد و بيست سال درگيرى و فتنه بود و اسلام ميان آنان صلح برقرار كرد.

اصلاح و آشتى دادن ، زكات آبرو و سبب دريافت بخشودگى و رحمت از جانب خداوند است . (ان تُصلحوا و تتّقوا فانّ اللّه كان غفوراً رحيماً) (172) هر كس ‍ واسطه گرى خوبى ميان مسلمين انجام دهد، پاداشِ در شاءن دريافت خواهد كرد. (مَن يَشفَع شَفاعةً حَسنة يَكن لَه نَصيبٌ منها) (173)

اسلام براى اصلاح ميان مردم ، احكام ويژه اى قرار داده است ، از جمله :

1 دروغى كه از گناهان كبيره است ، اگر براى آشتى واصلاح گفته شود، جرم و گناهى ندارد. «لا كِذبَ على المُصلِح» (174)

2 نجوا و درگوشى سخن گفتن كه از اعمال شيطان و سبب دغدغه بينندگان و مورد نهى است ، (175) اگر براى اصلاح و آشتى دادن باشد، گناهى ندارد. (لا خَيرَ فى كثير مِن نَجواهم الاّ مَن اَمر بِصدَقةٍ او مَعروفٍ او اِصلاح بين النّاس) (176)

3 با اينكه عمل به سوگند واجب و شكستن آن حرام است ، امّا اگر كسى سوگند ياد كند كه دست به اصلاح و آشتى دادن ميان دو نفر نزند، اسلام شكستن اين سوگند را مجاز مى داند. (ولاتجعلوا اللّه عُرضَة لايمانكم ان ...تصلحوا بين الناس) (177)

در تفاسير مى خوانيم كه ميان دختر و داماد يكى از اصحاب پيامبر اختلاف شد و پدر عروس سوگند ياد كرده بود كه دخالت نكند. اين آيه نازل شد كه سوگند را وسيله ترك نيكى و تقوى و اصلاح قرار ندهيد.

4 با اينكه عمل به وصيّت ، واجب و ترك آن حرام است ، امّا اگر عمل به وصيّت ميان افرادى فتنه و كدورت مى آورد، اسلام اجازه مى دهد كه وصيّت ترك شود تا ميان مردم صلح و صفا حاكم باشد. (فَمَن خافَ مِن مُوصٍ جُنُفاً اَو اِثماً فَاءصلح بينهم فلا اِثمَ عليه) (178)

5با اينكه خون مسلمان محترم است ، امّا اگر بعضى از مسلمانان دست به تجاوز و آشوب زدند، اسلام براى برقرارى صلح و امنيّت اجازه كشتن آن ياغيان آشوبگر را داده است . (فقاتلوا الّتى تَبغى) (179)

## موانع صلح وآشتى

در قرآن و روايات ، موانعى براى صلح و آشتى معرفى شده است از جمله :

1 شيطان . قرآن مى فرمايد: (ادخلوا فى السِّلم كافّة و لا تتّبعوا خطوات الشيطان ) (180) يعنى همه در صلح و صفا وارد شويد و از شيطان پيروى نكنيد. و در جاى ديگر مى فرمايد: (انّما يُريد الشّيطان اَن يُوقع بينكم العَداوةَ و البَغضاء) (181)؛ شيطان براى شما دشمنى و كينه را اراده كرده است .

2 مال دوستى وبخل . (و الصّلح خَير و اُحضِرَتِ الاَنفس الشُّحّ) (182)؛ صلح بهتر است ، گرچه مردم حرص و بخل مى ورزند.

3 تكبّر وغرور نيز گاهى مانع برقرارى اصلاح وآشتى است .

## گوشه اى از عوامل رحمت الهى

اگر به قرآن مراجعه كنيم وتنها جمله هاى «لعلّكم تُرحمون» را مورد دقّت نظر قرار دهيم ، به بعضى از عوامل دريافت رحمت خواهيم رسيد از جمله :

1 پيروى از خدا و رسول وكتاب آسمانى . (واطيعوا اللّه و الرّسول ...) (183)، (هذا كتاب ... فاتّبعوه ...لعلّكم ترحمون) (184)

2 اقامه نماز و پرداخت زكات . (اقيموا الصلوة واتوا الزكاة ... لعلّكم ترحمون) (185)

3 ايجاد صلح وصفا ميان مسلمانان . (فاصلحوا... لعلّكم ترحمون)

4 استغفار و توبه . (لولا تستغفرون اللّه لعلّكم ترحمون) (186)

5گوش جان سپردن به تلاوت قرآن . (و اذا قراء القرآن فاستمعوا له ... لعلّكم ترحمون) (187)

## عوامل دريافت رحمت در روايات

در رواياتى از پيامبر واهل بيت عليهم السلام كه عِدل قرآن هستند نيز براى مشمول رحمت خدا شدن سفارشاتى به چشم مى خورد از جمله :

1 عيادت مؤ من بيمار. «مَن عادَ مؤ مِناً خاضَ الرَّحمة خَوضاً» (188) هر كس به عيادت بيمار مؤ منى برود، غرق در رحمت الهى شده است .

2 كمك به ضعفا. «اِرحَموا ضُعفائكم و اطلبوا الرّحمة ...» (189) به طبقه محروم رحم كنيد و با اين عمل خود، از خداوند طلب رحمت نمائيد.

3 ترحّم به عيالمندان . در روايات بسيار سفارش شده است كه به كسانى كه دختران متعدّد دارند كمك كنيد.

4 دعا، نماز، سخن نرم ، دست دادن و معانقه با برادران دينى خود نيز از اسباب دريافت رحمت الهى است . (190)

5 رفع گرفتارى مردم . در روايات مى خوانيم : افراد گرفتارى كه براى حل مشكل خود به شما مراجعه مى كنند رحمت الهى هستند، آنان را رد نكنيد. (191)

# آيه (11)

يََّاءَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لاَ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىَّ اءَن يَكُونُواْ خَيْراً مِّنْهُمْ وَلاَ نِسَآءٌ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىَّ اءَن يَكُنَّ خَيْراً مِّنْهُنَّ وَلاَ تَلْمِزُوَّاْ اءَنفُسَكُمْ وَلاَ تَنَابَزُواْ بِالاَْلْقَ بِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الاِْيمَنِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَاءُوْلََّئِكَ هُمُ الظَّ لِمُونَ

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! مبادا قومى قوم ديگر را مسخره كند، شايد مسخره شدگان بهتر از مسخره كنندگان باشند و زنان ، زنان را مسخره نكنند، شايد آنان بهتر از اينان باشند و در ميان خودتان عيبجويى نكنيد و

يكديگر را با لقب هاى بد نخوانيد. (زيرا) فسق بعد از ايمان ، بد رسمى است ، (مسخره وعيبجويى و بدنام بردن ديگران ، خروج از مَدار ايمان و فسق است كه سزاوار شما نيست) و هر كس (از اين اعمال) توبه نكند، پس آنان همان ستمگرانند.

## نكته ها:

كلمه «لَمز» عيبجويى روبرو و كلمه «هَمز» عيبجويى پشت سر است (192) وكلمه «تَنابُز» صدازدن ديگران با لقب بد است . (193)

در آيه قبل ، مسئله برادرى مطرح شد و در اين آيه مسائلى مطرح مى شود كه برادرى را از بين مى برد و همچنين در آيات قبل سخن از درگيرى و اصلاح بود، در اين آيه به بعضى از عوامل و ريشه هاى فتنه و درگيرى كه مسخره ، تحقير و بدنام بردن است اشاره مى كند.

آرى ، يكى از بركات عمل به دستورات اسلام ، سالم سازى محيط اجتماعى و جلوگيرى از مسخره و بدنام بردن يكديگر است .

## پيام ها:

1 ايمان به خدا، با مسخره كردن بندگان خدا سازگار نيست . (يا ايّها الّذين آمنوا لايسخر)

2 كسى كه مردم را از توهين به ديگران باز مى دارد نبايد در شيوه باز داشتنش توهين باشد. (لايسخر قوم من قوم) و نفرمود: «لاتسخروا» كه به معناى اين است كه شما مسخره كننده هستيد.

3 مسخره ، كليد فتنه ، كينه و دشمنى است . (لايسخر قوم ...) (بعد از بيان برادرى ، صلح و آشتى ، از مسخره كردن نهى شده است)

4 در شيوه تبليغ آنجا كه مسئله اى مهم يا مخاطبان متنوّع هستند، بايد مطالب براى هر دسته از مخاطبان تكرار شود. (قوم من قوم ... ولانساء من نساء)

5 در شيوه تربيت وارشاد مردم بايد به سراغ خشك كردن ريشه هاى فساد رفت . (عسى ان يكونوا خيرا) (ريشه مسخره كردن ، احساس خودبرتربينى است كه قرآن اين ريشه را مى خشكاند و مى فرمايد: نبايد خود را بهتر از ديگران بدانيد، شايد او بهتر از شما باشد)

6 ما از باطن مردم آگاه نيستيم ، پس نبايد ظاهربين ، سطحى نگر وامروزبين باشيم . (عسى ان يكونوا خيرا...)

7 همه مردم از يك جوهرند و عيبجويى از مردم در حقيقت عيبجويى از خود است . (و لاتلمزوا انفسكم)

8 عيبجويى از ديگران ، آنان را به فكرانتقام انداخته و آنها نيز عيب تو را مى گويند، پس نقل عيب ديگران ، در آينده كشف عيوب خود است . (و لاتلمزوا انفسكم)

9 مسخره ، يك طرفه باقى نمى ماند، دير يا زود مسئله به دو طرف كشيده مى شود. « (لاتنابزوا» براى كار طرفينى است)

10 براى مسخره كردن و نام بد بردن ، توبه لازم است . (و من لم يتب فاولئك هم الظالمون) البتّه توبه تنها به زبان نيست ، بلكه توبه تحقير كردن ، تكريم نمودن است . توبه كسانى كه حقّى را كتمان كرده اند، بيان آنچه كتمان نموده اند مى باشد. (تابوا و اصلحوا و بيّنوا) (194) و توبه كسانى كه دست به فساد زده اند، اصلاح كار خود است . (تابوا و اصلحوا)

11 مسخره ، تجاوز به حريم افراد است كه اگر مسخره كننده توبه نكند، ظالم است . (فاولئك هم الظالمون)

## مسخره و استهزاى ديگران

استهزا، در ابتداى نظر يك گناه ، ولى در باطن چند گناه است ؛ مثلاً در مسخره كردن ، گناهانِ تحقير، خوار كردن ، كشف عيوب ، اختلاف افكنى ، غيبت ، كينه ، فتنه ، تحريك ، انتقام و طعنه به ديگران نهفته است .

## ريشه هاى مسخره

1 گاهى مسخره كردن برخاسته از ثروت است كه قرآن مى فرمايد: (وَيلٌ لِكلّ هُمَزة لُمَزة ، الّذى جَمع مالا و عَدّده) (195) واى بر كسى كه به خاطر ثروتى كه اندوخته است ، در برابر انسان و پشت سر او عيبجويى مى كند.

2 گاهى ريشه استهزا، علم و مدارك تحصيلى است كه قرآن درباره اين گروه مى فرمايد: (فَرِحوا بما عِندهم مِن العِلم و حاقَ بهم ما كانوا به يَستهزؤ ن) (196) آنان به علمى كه دارند شادند و آنچه را مسخره مى كردند، آنها را فرا گرفت .

3 گاهى ريشه مسخره ، توانايى جسمى است . كفّار مى گفتند: (مَن اَشدُّ مِنّا قُوّة) (197) كيست كه قدرت و توانايى او از ما بيشتر باشد؟

4 گاهى انگيزه مسخره كردن ديگران ، عناوين و القاب دهان پر كن اجتماعى است . كفّار فقرايى را كه همراه انبيا بودند تحقير مى كردند و مى گفتند: (ما نَراك اتّبعك الاّ الّذين هم اءراذِلُنا) (198) ما پيروان تو را جز افراد اراذل نمى بينيم .

5 گاهى تفريح و سرگرمى منشاء مسخره است .

6 گاهى طمع به مال و مقام ، سبب انتقاد از انسان در قالب مسخره مى شود. مثلا گروهى از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره زكات عيبجويى مى كردند، قرآن مى فرمايد: (و منهم مَن يَلمزُك فى الصّدقات فان اُعطوا منها رَضوا و اِن لم يُعطوا منها اذا هم يَسخَطون) (199) ريشه اين انتقاد طمع است كه اگر از همان زكات به خود آنان بدهى راضى مى شوند، ولى اگر ندهى همچنان عصبانى شده و عيبجويى مى نمايند.

7 گاهى ريشه مسخره جهل و نادانى است . همين كه حضرت موسى دستور ذبح گاوى را داد، بنى اسرائيل گفتند: آيا مسخره مى كنى ؟ موسى عليه‌السلام گفت : (اءعوذُ باللّه اَن اَكونَ من الجاهلين) (200) به خدا پناه مى برم كه از جاهلان باشم . يعنى مسخره برخاسته از جهل است و من جاهل نيستم .

## تحقيرهاى ناخواسته

امام صادق عليه‌السلام از يكى از ياران خود پرسيد: زكات مال خود را چگونه مى دهى ؟ گفت : فقرا نزد من مى آيند و من مى پردازم .

امام فرمود: آگاه باش كه آنان را ذليل كرده اى ، هرگز اين كار را تكرار نكن ! زيرا خداوند مى فرمايد: هركس دوست مرا ذليل كند، در كمين جنگ با من نشسته است . (201)

## درجات مسخره

هر چه مسخره شونده مقدّس تر باشد، استهزاى او خطرناك تر است . در قرآن مى خوانيم : (اَباللّه و آياته و رَسولِه كُنتم تَستهزؤ ن) (202) آيا خدا و آيات و رسول او را مسخره مى كنيد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روز فتح مكه همه مشركان را بخشيد، جز كسانى كه كارشان هجو و تمسخر بود.

در حديث مى خوانيم : ذليل كردن بنده مؤ منِ خدا، به منزله اعلان جنگ با خداست . (203)

## عواقب مسخره كردن

با توجّه به آيات و روايات ، عواقب بدى در كمين مسخره كنندگان است ، از جمله :

الف : در سوره مطففين مى خوانيم : كسانى كه در دنيا مؤ منان را با لبخند و غمزه و فكاهى تحقير كردند، در قيامت مورد تحقير و خنده بهشتيان قرار خواهند گرفت . (فاليوم الّذين آمنوا من الكفّار يَضحَكون) (204)

ب : گاهى كيفر مسخره كنندگان ، مسخره شدن در همين دنيا است . (ان تَسخروا منّا فانّا نَسخرُ منكم كما تَسخرون) (205)

ج : روز قيامت براى مسخره كنندگان روز حسرت بزرگى است . (يا حَسرَةً على العِباد ما ياءتيهم من رسولٍ الاّ كانوا به يَستهزؤ ن) (206)

د: در حديث مى خوانيم : مسخره كننده با بدترين وضع جان مى دهد. «ماتَ بِشَرّ مَيتَة» (207)

ه‍ : امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه بر مؤ منان طعنه مى زند يا كلامشان را ردّ مى كند، خدا را ردّ كرده است . (208)

## خاطره

 يكى از كارهاى مبارك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تغيير نام افراد و مناطقى بود كه داراى نامى زشت بودند. (209) زيرا نام هاى بد، وسيله اى براى تمسخر و تحقير مى شوند.

 عقيل برادر حضرت على عليه‌السلام بر معاويه وارد شد، معاويه براى تحقير او گفت : درود بر كسى كه عمويش ابولهب لعنت شده قرآن است ! عقيل نيز فورى پاسخ داد: درود بر كسى كه عمّه او «حمّالة الحطب» است . (يعنى زن ابولهب كه دختر عمّه معاويه بود) (210)

# آيه (12)

يََّاءَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ اجْتَنِبُواْ كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلاَ تَجَسَّسُواْ وَلاَ يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضاً اءَيُحِبُّ اءَحَدُكُمْ اءَن يَاءْكُلَ لَحْمَ اءَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّاللّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از بسيارى از گمان ها دورى كنيد، زيرا بعضى گمان ها گناه است . (و در كار ديگران) تجسّس نكنيد و بعضى از شما ديگرى را غيبت نكند، آيا هيچ يك از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده خود را بخورد! پس آن را ناپسند مى دانيد و از خداوند پروا كنيد، همانا خداوند توبه پذيرمهربان است .

## نكته ها:

در قرآن نسبت به حسن ظن سفارش شده است ، ولى از گمان بد نسبت به مسلمين نهى گرديده است .

مثلاً در سوره نور مى خوانيم : (لولا اِذ سَمِعتُموه ظَنّ المؤ منونَ و المؤ منات باَنفسِهم خَيراً) (211) چرا درباره بعضى شنيده ها حسن ظن نداريد؟

همان گونه كه در آيه نهم اين سوره براى امنيّت و حفظ جان مردم ، همه مسلمانان را مسئول مبارزه با ياغى دانست ، اين آيه نيز براى امنيّت و حفظ آبروى مردم سوءظن ، تجسّس و غيبت را حرام كرده است .

امروز تمام حقوق دانان جهان از حقوق بشر حرف مى زنند، ولى اسلام به هزاران مسئله توجّه دارد كه حقوقدانان از آن غافلند. چنانكه غيبت را ضربه به حقوق بشرى مى داند.

هيچ گناهى مثل غيبت به درّندگى بى رحمانه تشبيه نشده است . آرى ، گرگ نيز نسبت به گرگ اين كار را نمى كند!

و ليس الذِّئبُ ياكل لَحمَ ذِئب و يَاءكلُ بَعضُنا بَعضا عَيانا سؤ ال : چرا به خاطر يك لحظه غيبت كردن ، عبادات چند ساله انسان محو مى شود؟ آيا اين نوع كيفر عادلانه است ؟

پاسخ : همان گونه كه غيبت كننده در يك لحظه با غيبت آبروئى كه سال ها بدست آمده را مى ريزد، خداوند هم عباداتى كه او سال ها بدست آورده را از بين مى برد.

بنابراين محو عبادات چند ساله ، يك كيفر عادلانه و به اصطلاح مقابله به مثل است .

## پيام ها:

1 ايمان همراه با تعهّد است و هر كس ايمان دارد بايد از يك سرى اعمال دورى نمايد. (يا ايّها الّذين آمنوا اجتنبوا...) (ايمان ، با سوءظن ، تجسّس از كار مردم و غيبت از آنان سازگار نيست)

2 براى دورى از گناهان حتمى بايد از گناهان احتمالى اجتناب كنيم . (چون بسيارى از گمان ها گناه است ، بايد از همه گمان هاى بد، دورى كنيم) (اجتنبوا... انّ بعض الظن اثم )

3 اصل بر اعتماد، سلامتى ، كرامت و برائت انسان است . (انّ بعض الظن اثم)

4 مردم در جامعه اسلامى بايد هم در فكر مورد سوءظنِ كسى قرار نگيرند و هم كسى كارشان را تجسس نكند و هم در مجالس آبرويشان ريخته نشود. (بعض الظن اثم ... لاتجسسوا و لايغتب ...)

5 براى نهى از غيبت بايد زمينه هاى غيبت را مسدود كرد. (راه ورود به غيبت ، اوّل سوء ظن ، بعد پيگيرى و تجسّس و پس از كشف عيب ، غيبت شروع مى شود، لذا قرآن به همان ترتيب نهى كرده است) (اجتنبوا كثيرا من الظن ... لاتجسسوا ولا يغتب)

6 گناه گرچه در ظاهر شيرين است ، ولى در ديد باطنى و ملكوتى خباثت و تنفّرآور است . (ياءكل لحم اخيه ميتاً) (باطن غيبت ، خوردن گوشت مرده است و درباره هيچ گناهى اين نوع تعبير بكار نرفته است)

7 در نهى از منكر از تعبيرات عاطفى استفاده كنيم . (لايغتب ... اءيحبّ احدكم ان ياءكل لحم اخيه)

8 يكى از وسائل آموزش و تربيت ، استفاده از مثال و تمثيل است . (اءيحبّ احدكم ...)

9 تعجّب از كسانى است كه ديگران را غيبت مى كنند و يا بدان گوش مى سپارند. (اءيحبّ احدكم ...)

10 غيبت حرام است ، از هر سنّ ونژاد ومقامى كه باشد. « (احدكم» شامل كوچك و بزرگ ، مشهور و گمنام ، عالم و جاهل ، زن و مرد و... مى شود)

11 مردم باايمان برادر وهمخون يكديگرند. (لحم اخيه)

12 آبروى انسان مثل گوشت بدن او وسيله قوام اوست . (لحم اخيه ...)

13 كافر غيبت ندارد. (چون كافر، برادر مسلمان نيست) (لحم اخيه)

14 همان گونه كه مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصى كه مورد غيبت است نيز چون حاضر نيست ، قدرت دفاع از خود را ندارد. (ميتاً)

15 اگر از بدن زنده قطعه اى جدا شود، امكان پر شدن جاى آن هست ، ولى اگر از مرده اى چيزى كنده شود، جاى آن همچنان خالى مى ماند. آرى ، غيبت، آبروى مردم را بردن است و آبرو كه رفت ديگر جبران نمى شود. (لحم اخيه ميتاً)

16 غيبت كردن ، درّندگى است . (ياءكل لحم اخيه ميتاً)

17 غيبت كردن ، با تقوى سازگارى ندارد. (لايغتب ... واتّقوا اللّه)

18 در اسلام بن بست وجود ندارد، با توبه مى توان گناه گذشته را جبران كرد. (لايغتب ... ان اللّه توّاب رحيم)

19 عذرپذيرى خدا همراه بارحمت است . (توّاب رحيم)

## اقسام سوء ظن

سوء ظن اقسامى دارد كه از بعضى آنها نهى شده است :

1 سوء ظن به خدا، چنانكه در حديث مى خوانيم : كسى كه از ترس خرج و مخارج زندگى ازدواج نمى كند، در حقيقت به خدا سوء ظن دارد؛ يعنى خيال مى كند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولى اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد و اين گونه سوء ظن به خداوند، ممنوع است .

2 سوء ظن به مردم ، كه در اين آيه از آن نهى شده است .

3 سوء ظن به خود، كه مورد ستايش است . آرى ، انسان نبايد نسبت به خود حسن ظن داشته باشد و همه كارهاى خود را بى عيب بپندارد. حضرت على عليه‌السلام در صفات متّقين (درخطبه همام) مى فرمايد: يكى از كمالات افراد باتقوا آن است كه نسبت به خودشان سوء ظن دارند.

افرادى كه خود را بى عيب مى دانند، در حقيقت نور علم و ايمانشان كم است و با نور كم ، انسان چيزى نمى بيند. مثلاً اگر شما با يك چراغ قوّه وارد سالنى شويد، جز اشياى بزرگ چيزى را نمى بينيد، ولى اگر با نور قوى (مانند پرژكتور) وارد سالن شويد، حتّى اگر چوب كبريت يا ته سيگار در سالن باشد مى توانيد آن را ببينيد.

افرادى كه نور ايمانشان كم است ، جز گناهان بزرگ چيزى به نظرشان نمى آيد و لذا گاهى مى گويند: ما كسى را نكشته ايم ! از ديوار خانه اى بالا نرفته ايم ! و گناه را تنها اين قبيل كارها مى پندارند، امّا اگر نور ايمانشان زياد باشد، تمام لغزش هاى ريز خود را مى بينند و به درگاه خدا ناله مى كنند.

يكى از دلايل آنكه امامان معصوم آن همه گريه و مناجات داشته اند، همان نور ايمان و معرفت آنان بوده است .

آرى ، اگر كسى نسبت به خود خوش بين شد (و هيچ سوء ظن درباره افكار و رفتار خود نداشت)، هرگز ترقّى نمى كند.

او مثل كسى است كه دائماً به عقب خود نگاه مى كند و راههاى طى شده را مى بيند و به آن مغرور مى شود، ولى اگر كمى به جلو نگاه كند و راههاى نرفته را ببيند، خواهد دانست كه نرفته ها چند برابر راههايى است كه رفته است !

آيا وقتى كه مى بينيم قرآن به پيامبرش با دستور (قُل ربّ زِدنى عِلما) (212) مى فرمايد: به دنبال زياد شدن علم خود باش ، و با دستور (شاوِرهُم فِى الاَمر) (213) مى فرمايد: تو با مردم مشورت كن ، و با دستور (فاذا فَرَغتَ فَانصَب) (214) مى فرمايد: هر لحظه از كارى آزاد شدى بايد كار جديدى را به شدّت دنبال كنى ، با اين دستوراتى كه خداوند به اشرف مخلوقات دارد، آيا صحيح است امثال ما خود را فارغ التحصيل و بى نياز از مشورت بدانيم و مسئوليّتمان را تمام شده احساس كنيم و به خود حسن ظن داشته باشيم ؟

بنابراين ما نبايد نسبت به خود خوش بين و حسن ظن داشته باشيم ، ولى بايد به الطاف الهى و رفتار مردم حسن ظنّ داشته باشيم .

توجّه به اين نكته نيز لازم است كه معناى حسن ظن ، سادگى ، زودباورى ، سطحى نگرى ، غفلت از توطئه ها و شيطنت ها نيست . اُمّت اسلامى هرگز نبايد به خاطر حسن ظن هاى نابجا، دچار غفلت شده ودر دام صيادان قرار گيرد.

## غيبت چيست ؟

غيبت آن است كه انسان در غياب شخصى چيزى بگويد كه مردم از آن خبر نداشته باشند، چنانكه اگر آن شخص بشنود ناراحت شود. (215) بنابراين انتقاد روبرو يا عيبى كه مردم مى دانند و يا اگر غيبت شونده ناراحت نشود، غيبت نيست .

در حرام بودن غيبت فرقى ميان غيبت كردنِ زن و مرد، كوچك و بزرگ ، آشنا و غريبه ، معلّم و شاگرد، پدر و فرزند، مرده يا زنده نيست .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: دست از سر مرده ها برداريد، كسى كه مُرد، درباره اش خوب بگوييد. (216)

## غيبت در روايات

امام صادق عليه‌السلام فرمود: غيبت كننده اگر توبه كند، آخرين كسى است كه وارد بهشت مى شود و اگر توبه نكند، اوّلين كسى است كه به دوزخ برده مى شود. (217)

امام رضا عليه‌السلام از امام سجاد عليه‌السلام نقل مى كند كه هر كس از ريختن آبروى مسلمانان خود را حفظ كند، خداوند در قيامت لغزشهاى او را ناديده مى گيرد. (218)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: هر كس زن يا مردى را غيبت كند، تا چهل روز نماز و روزه اش پذيرفته نمى شود. (219)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: در قيامت هنگامى كه نامه اعمال انسان به عدّه اى داده مى شود، مى گويند: چرا كارهاى خوب ما در آن ثبت نشده است ؟

به آنها گفته مى شود: خداوند نه چيزى را كم مى كند و نه آن را فراموش مى كند، بلكه كارهاى خوب شما به خاطر غيبتى كه كرده ايد از بين رفته است ، در مقابل افراد ديگرى هستند كه كارهاى نيك فراوانى در نامه عمل خود مى بينند و گمان مى كنند كه اين پرونده از آنان نيست ، به آنها مى گويند: به واسطه غيبت كردن ، نيكى هاى كسى كه شما را غيبت كرده ، براى شما ثبت شده است. (220)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در آخرين سفر خود به مكّه فرمودند: خون شما و مال شما و آبروى شما محترم است ، همان گونه كه اين ماه ذى الحجة و اين ايام حج محترم است . (221)

در روايات ، نام غيبت كننده در كنار كسى آمده كه دائماً شراب مى خورد.«تحرم الجَنّة على المغتاب و مُدمِن الخمر» (222)

در روايات مى خوانيم : كسى كه عيوب برادر دينى خود را پى گيرى (و براى ديگران نقل) كند، خداوند زشتى هاى او را آشكار مى كند. (223)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در آخرين خطبه در مدينه فرمودند: اگر كسى غيبت كند، روزه او باطل است . (224) يعنى از بركات وآثار معنويى كه يك روزه دار برخوردار است ، محروم مى شود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: يك درهم ربا از سى و شش زنا بدتر است و بزرگ ترين ربا معامله با آبروى مسلمان است . (225)

در حديث مى خوانيم : نشستن در مسجد به انتظار نمازِ جماعت ، عبادت است البتّه مادامى كه غيبت نكنيم . (226)

## جبران غيبت

براى جبران غيبت هايى كه در گذشته مرتكب آن شده ايم اگر غيبت شونده از دنيا رفته است ، بايد توبه كرده و از درگاه خداوند عذرخواهى كنيم كه البتّه خداوند توبه پذير است . امّا در صورتى كه او زنده و در قيد حيات باشد، اگر به او بگوييم كه ما غيبت تو را كرده ايم ناراحت مى شود (به گفته بعضى از مراجع تقليد، نبايد به او گفت ، بلكه بايد بين خود و خداوند توبه كنيم و اگر امكان دسترسى به شنوندگان است ، به نحوى با ذكر خير و تكريم از آنها تحقير گذشته را جبران كنيم و اگر غيبت شونده ناراحت نمى شود از خود او حلاليّت بخواهيم.

شيخ طوسى در شرح تجريد بر اساس حديثى از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: اگر غيبت شونده غيبت را شنيده است ، جبران آن به اين است كه نزد او برويم و رسماً عذر خواهى كرده و حلاليّت بخواهيم ، امّا اگر نشينده است، بايد هرگاه يادى از غيبت شونده كرديم ، براى او استغفار نماييم . «انّ كفّارة الغيبة اءن تستغفر لمَن اغتبتَه كلّما ذكرتَه» (228)

## موارد جواز غيبت

در مواردى غيبت كردن جايز است ، به بعضى از موارد آن اشاره مى كنيم :

1 در مقام مشورت ؛ يعنى اگر شخصى درباره ديگرى مشورت خواست ، ما مى توانيم عيب هاى كسى كه مورد مشورت است را به مشورت كننده بگوييم .

2 براى ردّ حرف ، عقيده باطل و اشخاصى كه داراى چنين اعتقاداتى هستند، تا مبادا مردم دنباله رو آنها شوند.

3 براى گواهى دادن بر ضد خلافكار نزد قاضى . همان گونه كه براى ردّ ادّعاهاى نابجا بايد حقيقت را گفت .

4 براى ردّ گواهى شاهدى كه مورد اطمينان نيست .

5 براى اظهار مظلوميّت ، بيان كردن ظلم ظالم مانعى ندارد.

6 كسى كه بدون حيا و آشكارا گناه مى كند، غيبت ندارد.

7 براى تقيّه يا ردّ ادعاهاى پوچ ، غيبت مانعى ندارد. مثلاً مى گويد: من مجتهدم ، دكترم ، سيّد هستم ، و مى دانيم كه او اهل اين صفات نيست ، جايز است به مردم آگاهى دهيم كه او اهل اين صفات نيست .

## خطرات غيبت

در غيبت كردن گناهان ديگرى نيز نهفته است از جمله :

1 اشاعه فحشا، نشر دادن بدى هاى مردم به قدرى خطرناك است كه نه تنها نشر، بلكه علاقه به نشر آن نيز عذابى دردناك دارد. (229)

2 تحقير وخوار كردن مؤ من .

3 سخن چينى .

4 جنگ و فتنه انگيزى .

5 ظلم و گناهان ديگر...

## انواع غيبت

غيبت گاهى با زبان ، گاهى با اشاره ، گاهى با نوشتن ، گاهى با عكس ، شكل و مجسمه ، گاهى با تقليد كردن از او و گاهى با سكوت كردن مى باشد.

مثلاً مى گويد: حيف كه دين جلو زبانم را گرفته است و با اين كلمه به همه مى فهماند كه فلانى عيب هاى زيادى دارد. و يا با گفتنِ الحمدللّه كه ما گرفتار نشديم ، مى فهماند كه فلانى گرفتار شده است .

گاهى با عيب گرفتن از خود مى فهماند كه ديگرى عيب دارد، مثلاً مى گويد: انسان ضعيف است ! ما همه كم صبريم ! يعنى او ضعيف و كم صبر است .

گاهى بعد از شنيدن غيبت مى گويد: سبحان اللّه ، اللّه اكبر و با اين ذكر گوينده را براى ادامه دادن به غيبت تشويق مى كند، و گاهى با زبان مى گويد: غيبت نكنيد، ولى قلباً دوست دارد بشنود، كه اين نفاق است .

## آثار غيبت

### الف : آثار اخلاقى واجتماعى

1 پيدا شدن كينه و از بين رفتن اعتماد و ايجاد اختلاف و فتنه در ميان مردم و كنار زدن افراد مفيد جامعه .

2 جراءت بيشتر بر گناه . زيرا همين كه انسان فهميد مردم از عيب و خلافكارى او آگاه شده اند و آبرويش رفته است ، جراءت او بر گناه بيشتر مى شود و تصميم بر ترك و توبه در او از بين مى رود.

3 نشر عيب مردم ، محيط و جامعه را آلوده و جراءت ديگران را بر گناه نيز اضافه مى كند.

4 حسّ انتقام را تحريك مى كند. زيرا همين كه غيبت شونده فهميد كه ديگرى آبرويش را برده ، به فكر مى افتد كه او نيز آبروى غيبت كننده را بريزد.

به عبارت ديگر غيبت كردن امروز ما، سبب جراءت مردم بر غيبت كردن از ما مى شود. «لاتغتب فتغتب» و كسى كه براى برادرش چاه بكند، خودش در آن مى افتد. (230)

### ب : آثار اخروى

1 غيبت كردن ، سبب از بين رفتن حسنات و خوبى هاست . (231)

2 غيبت ، مانع قبول شدن طاعات الهى است .

3 غيبت كردن انسان را از مَدار ولايت الهى خارج و در مَدار ديگران قرار مى دهد. (232)

## انگيزه وريشه هاى غيبت

1 گاهى ريشه غيبت ، عصبانيّت و غضب است . در بعضى كتب آسمانى آمده : اگر هنگام غضب مرا ياد كنى و كظم غيظ كنى ، من نيز هنگام غضب تو را ياد مى كنم و غضب نمى كنم . (233)

2 گاهى همسو شدن با ديگران عامل غيبت است ، او مى بيند كه ديگران از شخصى بدگوئى مى كند و چون مى خواهد خودش را همسوى آنان قرار دهد، او نيز غيبت مى كند، غافل از آنكه غضبِ نقد و قطعى خدا را مى خرد، به اميد محبوبيّت احتمالى نزد دوستان ! و برترى دادن رضاى مردم بر رضاى خداوند، بزرگ ترين خسارت است .

3 گاهى انگيزه غيبت ، بزرگ نشان دادن خود است ؛ يعنى ديگران را خراب مى كند تا خودش را بزرگ جلوه دهد. او نيز قهر قطعى الهى را مى خرد به آرزوى محبوب شدن احتمالى نزد مردم كه اين معامله پر خسارت است .

4 گاهى انگيزه غيبت ، مسخره كردن است ، غافل از آنكه او غيبت شونده را نزد افراد كمى تحقير مى كند، ولى خداوند در قيامت او را در برابر تمام خلائق تحقير خواهد كرد.

5 گاهى با اظهار تعجّب غيبت مى كند. مثلاً مى گويد: من تعجّب مى كنم كه فلانى با آن همه علم و اطلاعات چرا اين گونه شد! در حالى بايد تعجّب كند كه با اين كلمه چگونه آن همه عبادات خودش را به نابودى مى كشاند!

6 گاهى ريشه غيبت حسادت است .

7 گاهى براى سرگرمى ، از ديگران غيبت مى كند.

8گاهى براى تبرئه خود از عيبى ، عيب را به گردن ديگران مى اندازد و غيبت مى كند.

9 گاهى از روى دلسوزى غيبت مى كند و مى گويد: من دلم براى فلانى كه گرفتار فلان مسئله شده است مى سوزد

البتّه عوامل متعدّد ديگرى نيز سبب غيبت مى شود.

## شنيدن غيبت

وظيفه شنونده ، گوش ندادن به غيبت ودفاع از مؤ من است . در حديث مى خوانيم : «السّاكتُ شَريكُ القائل» كسى كه غيبت را بشنود و سكوت كند، شريكِ جرم گوينده است . (234)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: هر كس غيبتى را شنيد وآن را ردّ كرد، خداوند هزار درب شرّ را در دنيا وآخرت بر روى او مى بندد، ولى اگر ساكت بود و گوش داد، گناه گوينده براى او نيز ثبت مى شود. (235) و اگر بتواند غيبت شونده را يارى كند ولى يارى نكرد، خدا در دنيا و آخرت او را ذليل مى كند. (236) زيرا سكوت ، سبب مى شود افراد مفيدى در جامعه به حال فلج در آيند وكسى از آنها دفاع نكند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر در مجلسى از كسى بدگوئى شد بايد آنان را از اين عمل باز دارد و از مجلس خارج شود. (237)

در آيه 36 سوره اسراء مى خوانيم : هر يك از گوش و چشم و دل در قيامت مورد بازخواست قرار مى گيرند، بنابراين ما حق شنيدن هر حرفى را نداريم .

در روايتى ، غيبت كردن ، كفر و شنيدن و راضى بودن به آن ، شرك دانسته شده است . (238)

## شيوه هاى ترك غيبت

1 توجّه به خطرات غيبت و آثار منفى آن كه در صفحات قبل به آن اشاره شد.

2 ياد عيب هاى خود. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد: چگونه عيب مردم را مى گوئى در حالى كه خودت يا مثل همان خلاف را دارى و يا بدتر از آن را مرتكب شده اى و بر فرض آن عيب را ندارى ، همين جراءت تو بر نقل خلاف و عيب ديگران ، از عيب آنان بدتر است . (239)

در روايات مى خوانيم : خوشا به حال كسى كه عيب خودش او را مشغول كند (و به فكر اصلاح باشد) و كارى به عيب مردم نداشته باشد. (240)

## تذكّرات

در پايان بحث غيبت ، چند تذكّر لازم است :

1 حرمت غيبت تنها در اين سوره و اين آيه نيست ، بلكه از آيات ديگر مانند آيه (ويل لكلّ همزة لمزة) (241) واى بر هر عيبجوى هرزه گو و آيه (لايحبّ اللّه الجهر بالسوء) (242) خداوند دوست ندارد

بدى هاى مردم علنى شود، نيز حرام بودن غيبت استفاده مى شود.

2 در غيبت بايد انگيزه عيب جويى باشد، ولى اگر عيب مردم را براى اصلاح ديگران گفتيم ، مانعى ندارد هر چند شخص راضى نباشد. مثلاً اگر خصوصيّات بيمار را به پزشك بگوييم گرچه بيمار راضى نباشد، اشكالى ندارد.

3 در غيبت بايد شخص معيّن باشد، اگر گفتيم : بعضى چنين و چنانند و مردم مصداق آن بعض را ندانند مانعى ندارد.

4 گاهى عنوان غيبت در كار نيست ، ولى گفته ها به عنوان توهين ، تحقير، اشاعه فحشا مى باشد كه حرام است .

# آيه (13)

يََّاءَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَ كُم مِّن ذَكَرٍ وَاءُنثَى وَجَعَلْنَ كُمْ شُعُوباً وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوَّاْ إِنَّ اءَكْرَمَكُمْ عِندَ اللّهِ اءَتْقَ كُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

اى مردم ! ما شما را از مرد و زن آفريديم و شما را تيره ها و قبيله ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد، همانا گرامى ترين شما نزد خدا، با تقواترين شماست ، البتّه خدا داناى خبير است .

## نكته ها:

بعضى اين آيه را مربوط به آيات قبل دانسته و گفته اند: چون مسخره و غيبت كردن برخاسته از روحيّه خودبرتربينى و تحقير ديگران است ، اين آيه مى فرمايد: ملاك برترى و كرامت ، تقوى است .

دراين آيه به سه اصل مهم اشاره شده است : اصل مساوات ، اصل آشنايى جوامع اسلامى با يكديگر و اصل اينكه تقوى ملاك برترى است .

البتّه در آيات ديگر قرآن ، ملاك هاى برترى ديگرى از قبيل علم ، سابقه ، امانت ، توانايى و هجرت نيز به چشم مى خورد.

## پيام ها:

1 مرد يا زن بودن ، يا از فلان قبيله وقوم بودن ، ملاك افتخار نيست كه اينها كار خداوند است . (جعلنا، خلقنا)

2 تفاوت هايى كه در آفريده ها مى باشد، حكيمانه و براى شناسائى يكديگر است ، نه براى تفاخر. (لتعارفوا)

3 كرامت در نزد مردم زودگذر است ، كرامت نزد خداوند مهم است . (اكرمكم عنداللّه)

4 افراد با تقوى نبايد از مردم طلبكار باشند، زيرا كرامت آنان يك مقام معنوى و نزد خداست . (عنداللّه)

5 قرآن تمام تبعيضات نژادى ، حزبى ، قومى ، قبيله اى ، اقليمى ، اقتصادى ، فكرى ، فرهنگى ، اجتماعى و نظامى را مردود مى شمارد و تنها ملاك را تقوى مى داند. (ان اكرمكم عنداللّه اءتقاكم)

6 توسعه طلبى و برترى خواهى ، در فطرت انسان است و اسلام مسير اين خواسته و فطرت را تقوى قرار داده است . (انّ اكرمكم عنداللّه اءتقاكم)

7 آنكه آفريد بهتر مى داند كه نژاد و قبيله ملاك ارزش نيست و تمام سرچشمه هاى برترى جوئى مردم لغو است . (انّ اكرَمكم ... اتقاكم ... عليم خبير)

8 ادّعاى تقوى و تظاهر به آن نكنيم كه خداوند همه را خوب مى شناسد. (عليم خبير)

# آيه (14)

قَالَتِ الاَْعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُواْ وَلَكِن قُولُوَّاْ اءَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الاِْيمَنُ فِى قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُواْ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لاَ يَلِتْكُم مِّنْ اءَعْمَلِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

باديه نشينان گفتند: ما ايمان آورده ايم ، به آنان بگو: شما ايمان نياورده ايد، ولى بگوئيد: اسلام آورده ايم و هنوز ايمان در دلهاى شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت كنيد، خداوند ذرّه اى از اعمال شما را كم نمى كند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است .

## نكته ها:

مراد از اعراب ، باديه نشينان بودند كه بعضى آنان مؤ من بودند، چنانكه در سوره توبه از آنان تجليل شده است ، (و مِن الاَعراب مَن يُؤ من بِاللّهِ و اليومِ الا خر) (243)، ولى بعضى از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند مى پنداشتند و ادّعاى ايمان مى كردند، در حالى كه يك مسلمان ساده اى بيش نبودند.

## پيام ها:

1 به هر ادّعا و شعارى گوش ندهيم . (و قالتِ الاَعراب آمنّا)

2 ادّعاهاى نابجا را مهار كنيم . (قل لم تؤ منوا)

3 هر كس بايد حريم خود را حفظ كند و خود را بيش از آنچه هست مطرح نكند. (قولوا اَسلَمنا)

4 اسلام ، مرحله ظاهرى است ، ولى ايمان ، به دل مربوط است . (فى قلوبكم)

5 با مدّعيان كمال بايد به گونه اى سخن گفت كه از رسيدن به كمال نااميد نشوند. (و لمّا يَدخُل الايمان فى قلوبكم)

6 راه رسيدن به كمال باز است . (و ان تُطيعوا اللّه و رسوله ...)

7 اطاعت از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در كنار اطاعت از خدا آمده است و اين نشانه عصمت حضرت است ، پس بايد او را بدون چون و چرا اطاعت كرد. (ان تُطيعوا اللّه و رسوله)

8خداوند عادل است و ذرّه اى از پاداش عمل انسان را كم نمى كند. (مديريّت و تدبير صحيح آن است كه ذرّه اى از حقوق و مزد شخص كم نشود) (لا يَلِتكم من اعمالكم شيئا)

## تفاوت اسلام با ايمان

1 تفاوت در عمق .

اسلام رنگ ظاهرى است ، ولى ايمان تمسّك قلبى است . امام صادق صلى‌الله‌عليه‌وآله به مناسبت آيه (ومَن اَحسَنُ من اللّه صِبغَة) (244) فرمودند: رنگ الهى اسلام است ، و در تفسير آيه (فقد استَمسَك بِالعُروَة الوثقى) (245) فرمودند: تمسّك به ريسمان محكم الهى ، همان ايمان است . (246)

2 تفاوت در انگيزه .

گاهى انگيزه اسلام آوردن ، حفظ يا رسيدن به منافع مادّى است ، ولى انگيزه ايمان حتماً معنوى است . امام صادق عليه‌السلام فرمودند:

با اسلام آوردن ، خون انسان حفظ مى شود و ازدواج حلال مى شود، ولى پاداش اخروى بر اساس ايمان قلبى است . (247)

3 تفاوت در عمل .

اسلام ، بدون عمل ممكن است ، ولى ايمان بايد همراه با عمل باشد، چنانكه در حديث مى خوانيم : «الايمانُ اِقرارٌ وعَمَل و الاسلام اِقرارٌ بلاعَمَل» (248) بنابراين در ايمان ، اسلام نهفته است ، ولى در اسلام ايمان نهفته نيست .

در حديث ديگرى ، اسلام به مسجد الحرام وايمان به كعبه تشبيه شده است.(249) آرى ، كعبه در وسط مسجدالحرام است ، ولى مسجدالحرام در كعبه نيست .

4 تفاوت در مسائل اجتماعى و سياسى .

از امام صادق عليه‌السلام سؤ ال شد: فرق ميان اسلام و ايمان چيست ؟ حضرت فرمودند: اسلام گفتن شهادتين و عمل به ظواهر نماز و زكات و... مى باشد، ولى ايمان آن شهادت و عمل است كه بر اساس شناخت رهبر الهى باشد. (250)

5تفاوت در رتبه .

در حديثى مى خوانيم : ايمان يك درجه بالاتر از اسلام است و تقوى يك درجه بالاتر از ايمان است و يقين يك درجه بالاتر از تقوى است و در ميان مردم چيزى كمياب تر از يقين نيست . (251)

# آيه (15)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْيَرْتَابُواْ وَجَهَدُواْ بِاءَمْوَلِهِمْ وَاءَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ اللّهِ اءُوْلََّئِكَ هُمُ الصَّ دِقُونَ

مؤ منين تنها كسانى هستند كه به خدا ورسولش ايمان آوردند، سپس ترديد نكردند و با اموال و جانهاى خود در راه خدا جهاد كردند. آنان همان راستگويانند.

## پيام ها:

1 قرآن ، هم ملاك و معيارهاى تكامل را بيان مى كند، (انّ اكرَمَكم عنداللّه اتقاكم) و هم الگوها را نشان مى دهد. (انّما المؤ منون الّذين ...)

2 ايمان به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در كنار ايمان به خداوند است . (آمنوا باللّه و رسوله)

3 نشانه ايمان واقعى ، پايدارى و عدم ترديد در آن است . (ثمّ لم يَرتابوا)

4 ايمان امرى باطنى است كه از راه آثار آن شناخته مى شود. (انّما المؤ منون الّذين ... جاهدوا...)

5 ايمان بدون عمل شعارى بيش نيست . (جاهدوا باموالهم ...) (ايمان افراد بخيل و ترسو، واقعى نيست)

6 در فرهنگ اسلام ، جهاد بايد با مال وجان ودر راه خدا باشد. (جاهدوا باموالهم و انفسهم فى سبيل اللّه) (آنان كه با پرداخت مبلغى از رفتن به جبهه و يا انجام كارهاى سخت شانه خالى مى كنند، مؤ من واقعى نيستند)

## سيماى مؤ من واقعى

چهار آيه قرآن با جمله «انّما المؤ منون» شروع شده كه سيماى مؤ منين واقعى را براى ما ترسيم مى كنند:

1 (انّما المؤ منون الّذين اذا ذُكراللّه وَجِلتْ قلوبهم و اذا تُليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربّهم يَتوكّلون) (252) يعنى مؤ منان واقعى تنها كسانى هستند كه هرگاه نام خداوند برده شود دلهايشان مى لرزد وهمين كه آيات الهى بر آنان تلاوت شود، بر ايمانشان افزوده مى گردد وتنها بر خدا تكيه مى كنند.

2 (انّما المؤ منون الّذين آمنوا باللّه و رسوله و اذا كانوا معه على امرٍ جامع لم يَذهَبوا حتّى يَستاءذِنوه ...) (253) يعنى مؤ منان واقعى تنها كسانى هستند كه به خدا و رسولش ايمان دارند و هرگاه در يك كار دسته جمعى با پيامبرشان هستند، بدون اجازه حضرت از صحنه خارج نمى شوند.

3 و 4 در همين سوره دوبار مطرح شده است ؛ يك بار در آيه دهم ، (انّما المؤ منون اخوة ...) و بار ديگر همين آيه .

اگر اين چهار آيه را در كنار هم بگذاريم ، سيماى مؤ منان صادق و واقعى را كشف مى كنيم . همانان كه قرآن درباره شان فرموده است : (اولئك هم المؤ منون حقّا) (254) و (اولئك هم الصادقون) بنابراين مؤ منان واقعى كسانى هستند كه :

1 دلهاى آنان به ياد خدا بتپد. (نه با مال و مقام و...) (اذا ذكر اللّه وَجِلَت قلوبهم)

2 آنان دائما در حال حركت و تكامل هستند و توقّفى در كارشان نيست و در برابر هر پيام الهى متعهّد، عاشق و عامل هستند. (و اذا تُليت عليهم آياته زادتهم ايمانا)

البتّه در مقابل بعضى همچون سنگ متوقّفند، «كالحِجارَة» (255)، بعضى حركت قهقرائى و روبه عقب دارند، (آمنوا ثمّ كفروا) (256) وبعضى حركت دورى دارند كه به حيوانى كه گرد آسياب مى چرخد، تشبيه شده اند. (257)

3 تنها تكيه گاه آنان ايمان به خداست . (نه به قراردادها و وابستگى هاى به شرق و غرب و...) (على ربّهم يَتوكّلون)

4 در نظام اجتماعى ، رهبر الهى را انتخاب و بدون دستور او حركتى نمى كنند و نسبت به آن وفادارند. (اذا كانوا معه على امرٍ جامع لم يَذهَبوا حتّى يَستاءذنوه)

5 آنان خود را برتر از ديگران نمى دانند و با همه به چشم برادرى نگاه مى كنند. (انّما المؤ منون اخوة)

6 ايمان آنان پايدار است . (ايمانشان بر اساس علم ، عقل و فطرت است و به خاطر عمل به آنچه مى دانند، به درجه يقين رسيده اند و تبليغات و حوادث تلخ و شيرين آنان را دلسرد و دچار ترديد نمى كند. (ثمّ لم يَرتابوا)

7 هر لحظه لازم باشد با مال وجان از مكتب خود دفاع مى كنند. (و جاهدوا باَموالهم و انفسهم )

## پايدارى در ايمان

آنچه مهم تر از ايمان است ، استقامت وپايدارى در آن است ، چنانكه قرآن آن را با چند عبارت بيان كرده است از جمله :

1 (قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا) (258) كسانى كه در ايمان استقامت كردند.

2 (لاتَموتُنّ الاّ و انتم مسلمون) (259) حضرت يعقوب به فرزندانش سفارش كرد كه جز در راه تسليم او جان ندهند.

3 (اهدنَا الصّراط المستقيم) كه به معناى پروردگارا! راه مستقيم را براى ما تداوم بخش ، تفسير شده است .

4 (تَوَفّنا مع الاَبرار) (260) پروردگارا! آنگاه كه جان مرا مى گيرى ، با نيكان باشم !

5 (تَوَفّنى مُسلِماً) (261) پروردگارا! جان مرا در حالى كه تسليم تو هستم بگير!

6 (فمُستقرّ و مُستودع) (262) امام صادق عليه‌السلام فرمود: مراد از «مستقرّ» در اين آيه ، ايمان پايدار و مراد از «مستودع»، ايمان عاريه اى است . (263)

## وسيله پايدارى ايمان

عواملى باعث پايدارى ايمان مى شود از جمله :

1 تقوى . امام صادق عليه‌السلام فرمود: وَرع ، ايمان را در دل پايدار و طمع ، ايمان را از دل خارج مى كند. (264)

2 استمداد از خدا. آنچه براى پايدار بودن ايمان لازم است ، استمداد از الطاف الهى است . زيرا خداوند به فرشتگان دستور مى دهد كه مؤ منان را در ايمانشان ثابت قدم قرار دهيد. (اذ يوحى ربّك الى الملائكة انّى مَعكم فَثَبّتوا الّذين آمنوا) (265) ودر جاى ديگر مى خوانيم : (و رَبَطنا على قلوبهم) (266) ما دل هاى آنان را حفظ كرديم .

3 شناخت تاريخ . پند گرفتن از تاريخ ، سبب پايدارى در ايمان است . (و كلاًّ نَقُصّ عليك من اَنباء الرّسل ما نُثَبّت به فؤ ادك) (267) ما خبرهاى مهم پيامبران را بر تو بازگو مى كنيم تا به وسيله آن دل تو را محكم كنيم .

# آيه (16)

قُلْ اءَتُعَلِّمُونَ اللّهَ بِدِينِكُمْ وَاللّهُ يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَوَتِ وَمَافِى الاَْرْضِ وَاللّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ

بگو: آيا شما خدا را از دين و ايمان خود آگاه مى كنيد، در حالى كه خداوند آنچه در آسمان ها و زمين است مى داند و او به هر چيزى دانا است !؟

## نكته ها:

گروهى با سوگند به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گفتند كه ايمان ما صادقانه است . اين آيه نازل شد كه نياز به سوگند نيست ، خداوند به همه چيز آگاه است .

تحويل وعرضه نمودن عقائد خود به اولياى خدا، اگر براى ارزيابى واصلاح ويا كسب اطمينان باشد، بسيار پسنديده است ، چنانكه حضرت عبدالعظيم حسنى عقائد خود را به امام هادى عليه‌السلام عرضه كرد.

امّا اگر عرضه عقائد رياكارانه باشد، (مانند مخاطبين اين آيه)، جاى سرزنش وتوبيخ است .

## پيام ها:

1 تظاهر نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در حقيقت تظاهر نزد خداست . با اينكه اين گروه نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تظاهر كردند، ولى قرآن مى فرمايد: (اءتُعلّمون اللّه ...)

2 در برابر خداوندى كه همه چيز را مى داند، ادّعا و تظاهر نداشته باشيم . (اءتعلّمون ... واللّه يعلم ...)

3 خدا هم به وجود اشيا آگاه است وهم خصوصيّات هر چيزى را مى داند. (يعلم ... وهوبكل شى عليم) (ممكن است انباردارى همه اجناس انبار را بشناسد، ولى نداند كه هر يك از آنها از چه تركيب شده ويا چه اثرى دارد.

# آيه (17)

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ اءَنْ اءَسْلَمُواْ قُل لا تَمُنُّواْ عَلَىَّ إِسْلَمَكُم بَلِاللّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اءَنْ هَدَيكُمْ لِلاِْيمَنِ إِن كُنتُمْ صَدِقِينَ

آنان به خاطر اسلامى كه پذيرفتند، بر تو منّت مى گذارند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منّت ننهيد، بلكه اگر راست مى گوييد اين خداوند است كه به خاطر آن كه شما را به سوى ايمان هدايت كرد، بر شما منّت دارد.

## نكته ها:

بعضى از مسلمانان (مثل طائفه بنى اسد)، اسلام آوردن خود را منّتى بر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى دانستند و مى گفتند:

ما بدون جنگ و خونريزى اسلام آورديم و تو بايد قدر ما را داشته باشى ، كه اين آيه آنان را از اين عمل نهى فرمود.

خداوند در اين آيه ، نعمت ايمان و در آيه 164 سوره آل عمران ، فرستادن انبيا و در آيه 5 سوره قصص ، وارث كردن مستضعفان را منّت خود بر مردم شمرده است و اين نشان مى دهد كه مهم ترين نعمت ها، نعمت هدايت الهى ، نعمت رهبرى معصوم و نعمت حكومت حقّ مى باشد.

## پيام ها:

1 هدايت شدن به اسلام ، نعمت بزرگ الهى است و پذيرش اسلام ، منّتى از جانب خداست . (بل اللّه يمنّ)

2 خداوند به اسلام و ايمان و عبادت ما احتياج و نيازى ندارد. (لاتمنّوا علىّ)

3 نشانه ايمان صادقانه ، خود را منّت دار خداوند دانستن است ، نه منّت گذاشتن بر او. (ان كنتم صادقين ... لاتمنّوا... بل اللّه يمنّ...) (آرى ، مسلمان واقعى خود را طلبكار از خدا نمى داند)

4 منّت نهادن بر پيامبر، در حقيقت منّت بر خداست . (خداوند پاسخ منّت بر پيامبرش را آنگونه مى دهد كه گويا منّت بر او گذاشته اند) (يمنّون عليك ...بل اللّه يمنّ...)

آرى ، خداوند از پيامبرش حمايت مى كند و راضى نيست كه حضرتش وام دار و منّت كش ديگران باشد.

5 شما مرحله اسلام آوردن را منّت مى گذاريد، (يمنّون عليك ان اسلموا) در حالى كه خداوند شما را به مرحله برترى هدايت فرموده است . (هداكم للايمان) (با توجّه به اينكه ايمان مرحله بالاترى از اسلام است)

6 مقصد نهايىِ تكامل انسان ، ايمان واقعى است ، (هداكم للايمان) نه تنها تظاهر به اسلام ، زيرا منافقان نيز در ظاهر چنين مى باشند.

# آيه (18)

إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَتِ وَالاَْرْضِ وَاللّهُ بَصِيرُبِمَا تَعْمَلُونَ

همانا خداوند غيب و پنهان آسمان ها و زمين را مى داند و به آنچه عمل مى كنيد بصيرت دارد.

## پيام ها:

1 در مدار توحيد، ارزشها بر اساس تظاهر، منّت وشعار نيست ، بلكه بر اساس اخلاص قلبى است كه آگاهى بر آن مخصوص اوست . (انّ اللّه يعلم غيب السموات و الارض) (آرى ، خداوندى كه غيب و پنهان هستى را مى داند، چگونه ايمان درونى ما را نمى داند؟!)

2 ايمان به علم وبصيرت خداوند، ضامن تقواى انسان است . (اگر بدانيم از روزنه اى فيلم ما را مى گيرند و با نوارى صداى ما را ضبط مى كنند، در كلمات و حركات خود دقّت بيشترى مى كنيم)

3 علم خداوند همراه با بصير بودن او است ؛ يعنى علم اجمالى ، سطحى ، يك جانبه ، قابل ترديد و موقّت نيست . (ان اللّه يعلم ... واللّه بصير...)

24/4/1380

اميد است خداوند توفيق تلاوت ، تدّبر، عمل و ابلاغ به ديگران را به نويسنده و خوانندگان مرحمت فرمايد.

## پی نوشت ها :

1- قمر، 17.

2- در آغاز سوره مائده مى خوانيم : (يا ايّها الّذين آمنوا اوفوا بالعقود) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! به تمام پيمان هاى خود كه با خدا و پيامبر و مردم بسته ايد وفادار باشيد و در سوره ممتحنه مى خوانيم : (يا ايّها الذين آمنوا لاتتّخذوا عدوّى و عدوّكم اولياء) اى كسانى كه ايمان آورده ايد! دشمن من و دشمن خود را سرپرست خود قرار ندهيد و در اين سوره مى خوانيم : اى كسانى كه ايمان آورده ايد! بر حكم خدا و رسول او پيشى نگيريد.

3- بحار، ج 16، ص 58.

4- انبياء، 27.

5- كشّاف ، ج 4، ص 350.

6- كشّاف ، ج 4، ص 350.

7- كمال الدين صدوق ، ص 201.

8- صحيح بخارى ، ج 3، ص 123.

9- خصال صدوق ، ج 2، ص 62.

10- وسائل الشيعه ، ج 23، ص 244.

11- توبه ، 38.

12- توبه ، 81.

13- آل عمران ، 152.

14- نهج البلاغه ، خطبه 27.

15- بقره ، 21.

16- بقره ، 183.

17- بقره ، 2.

18- بقره ، 282.

19- انعام ، 155.

20- مائده ، 27.

21- طلاق ، 3.

22- طلاق ، 2.

23- توبه ، 36 و 123.

24- مريم ، 72.

25- اعراف ، 128.

26- تغابن ، 16.

27- آل عمران ، 102.

28- بحار، ج 8، ص 186.

29- بحار، ج 9، ص 332.

30- تفسير مجمع البيان .

31- صحيح مسلم ، ج 3، ص 1259.

32- تفسير نمونه .

33- شعراء، 98.

34- اعلى ، 1.

35- حجر، 87.

36- واقعه ، 77.

37- ق ، 1.

38- احزاب ، 56.

39- در كتب متعدّد مانند كتاب تبرّك الصحابه نوشته آية اللّه احمدى ميانجى صدها نمونه از احترام اصحاب پيامبر به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در زمان حيات و بعد از رحلت ايشان ذكر شده است .

40- بحار، ج 27، ص 238.

41- بقره ، 248.

42- بقره ، 83؛ نساء، 38؛ انعام ، 151؛ اسراء، 23؛ احقاف ، 15.

43- لقمان ، 14.

44- طه ، 12.

45- توبه ، 28.

46- اعراف ، 31.

47- نساء، 43.

48- بقره ، 125.

49- آل عمران ، 35.

50- محمّد، 34.

51- محمّد، 28.

52- زمر، 65 ؛ توبه ، 68 ؛ هود، 16 ؛ آل عمران ، 24.

53- بقره ، 264.

54- بحار، ج 28، ص 198.

55- كافى ، ج 2، ص 384.

56- كافى ، ج 2، ص 278.

57- من لايحضر، ج 3، ص 440.

58- وسائل الشيعه ، ج 2، ص 427.

59- مائده ، 5.

60- بحار، ج 35، ص 348.

61- وسائل الشيعه ، ج 27، ص 40.

62- به آيات سوره هاى بقره ، 214 ؛ طلاق ، 5 ؛ تغابن ، 9 ؛ تحريم ، 8 ؛ نساء، 31 ؛ هود، 114 ؛ مائده ، 12 ؛ آل عمران ، 195 و فرقان ، 70 مراجعه شود.

63- هود، 114.

64- لقمان ، 19.

65- صف ، 2.

66- نمل ، 22.

67- حج ، 24.

68- نساء، 63.

69- طه ، 44.

70- اسراء، 23.

71- اسراء، 28.

72- بقره ، 83.

73- اسراء، 53.

74- حج ، 30.

75- مؤ منون ، 3.

76- تفسير روح المعانى از كتاب طبقات ابن سعد.

77- غررالحكم .

78- نمل ، 12.

79- توبه ، 67.

80- مائده ، 24 26.

81- مائده ، 47.

82- اعراف ، 163.

83- اعراف ، 165.

84- توبه ، 23.

85- عنكبوت ، 34.

86- مائده ، 3.

87- نور، 4.

88- كافى ، ج 2، ص 376.

89- وسائل الشيعه ، ج 27، ص 394.

90- مستدرك الوسائل ، ج 1، ص 138.

91- من لايحضر، ج 4، ص 3.

92- نساء، 94.

93- احزاب ، 70.

94- اسراء، 36.

95- نساء، 83.

96- احزاب ، 60.

97- بحار، ج 2، ص 225.

98- بحار، ج 2، ص 250.

99- بحار، ج 2، ص 250.

100- اعراف ، 157.

101- نحل ، 43 ؛ انبياء، 7.

102- مائده ، 95.

103- يونس ، 16.

104- فتح ، 11.

105- يوسف ، 25.

106- توبه ، 74.

107- يوسف ، 16.

108- يوسف ، 18.

109- كافى ، ج 2، ص 338.

110- كافى ، ج 2، ص 337.

111- كافى ، ج 2، ص 340.

112- كافى ، ج 2، ص 339.

113- كافى ، ج 2، ص 126.

114- كافى ، ج 1، ص 426.

115- بحار، ج 74، ص 158.

116- انبياء، 51.

117- غافر، 38.

118- كهف ، 66.

119- بقره ، 186.

120- جن ، 2.

121- هود، 97.

122- آل عمران ، 118.

123- وسائل الشيعه ، ج 12، ص 212.

124- كافى ، ج 5، ص 56.

125- بحار، ج 32، ص 175.

126- بحار، ج 33، ص 493.

127- حديد، 25.

128- آثارالصادقين ، ج 12، ص 435.

129- جامع السعادات ، ج 2، ص 223.

130- وسائل الشيعه ، ج 7، ص 108.

131- كافى ، ج 3، ص 569.

132- كافى ، ج 1، ص 541.

133- كافى ، ج 7، ص 274.

134- من لا يحضر، ج 3، ص 567.

135- نهج البلاغه ، نامه 25.

136- وسائل الشيعه ، كتاب الحج .

137- توضيح المسائل .

138- بقره ، 199.

139- هود، 29.

140- سفينة البحار، ج 2، ص 348.

141- وسائل الشيعه ، ج 15، ص 107.

142- نهج البلاغه ، خطبه 15.

143- نهج البلاغه ، خطبه 126.

144- ميزان الحكمة .

145- ميزان الحكمه .

146- محجّة البيضاء.

147- يونس ، 65.

148- بقره ، 165. 149- بحار، ج 38، ص 335.

150- شرح ابن الحديد، ج 14، ص 214 ؛ بحار، ج 20، ص 121.

151- مؤ منون ، 101.

152- حجر، 47.

153- نساء، 176.

154- بحار، ج 74، ص 167.

155- زخرف ، 67.

156- بحار، ج 78، ص 71.

157- ميزان الحكمه .

158- ميزان الحكمة (اخوة )

159- كافى ، ج 2، ص 133.

160- بحار، ج 74، ص 236.

161- تفسير قمى ، ج 1، ص 73.

162- تحف العقول ، ص 171.

163- بحار، ج 10، ص 123.

164- هود، 46.

165- ميزان الحكمه .

166- نساء، 128.

167- انفال ، 1.

168- آل عمران ، 103.

169- نساء، 35.

170- بقره ، 208.

171- آل عمران ، 103. 172- نساء، 129.

173- نساء، 85.

174- بحار، ج 69، ص 242.

175- مجادله ، 10.

176- نساء، 114.

177- بقره ، 224.

178- بقره ، 182.

179- حجرات ، 9.

180- بقره ، 208.

181- مائده ، 91.

182- نساء، 128.

183- آل عمران ، 132.

184- انعام ، 155.

185- نور، 56.

186- نمل ، 46.

187- اعراف ، 204.

188- وسائل الشيعه ، ج 2، ص 415.

189- مستدرك ، ج 9، ص 54.

190- وسائل الشيعه ، ج 7، ص 31.

191- كافى ، ج 2، ص 206.

192- كتاب العين .

193- لسان العرب .

194- بقره ، 160.

195- همزه ، 1 2.

196- غافر، 83.

197- فصّلت ، 15.

198- هود، 27.

199- توبه ، 58.

200- بقره ، 67.

201- مستدرك ، ج 9، ص 105.

202- توبه ، 65. 203- وسائل الشيعه ، ج 12، ص 270.

204- مطففين ، 34

205- هود، 38.

206- يس ، 30.

207- بحار، ج 72، ص 145.

208- وسائل الشيعه ، ج 12، ص 270.

209- اسد الغابة ج 3، ص 76 و ج 4، ص 362.

210- بحار، ج 42، ص 112 ؛ الغارات ، ج 2، ص 380.

211- نور، 12.

212- طه ، 114.

213- آل عمران ، 159.

214- شرح ، 7.

215- وسائل الشيعه ، ج 8، ص 600 و 604.

216- نهج الفصاحه ، جمله 264.

217- مستدرك ، ج 9، ص 117.

218- بحار، ج 72، ص 256.

219- بحار، ج 72، ص 258.

220- بحار، ج 72، ص 259.

221- شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد، ج 9، ص 62.

222- بحار، ج 72، ص 260.

223- محجة البيضاء، ج 5، ص 252 از سنن ابى داود ج 2، ص 568.

224- محجة البيضاء، ج 5، ص 254.

225- بحار، ج 72، ص 222.

226- كافى ، ج 2، ص 357.

227- من از حضرت آية اللّه العظمى گلپايگانى قدس سره پرسيدم : آيا لازم است به مردم بگوييم كه ما غيبت شما را كرده ايم تا ما را حلال كنند؟ فرمود: نه ، زيرا اگر به او گفتيم كه غيبت تو را كرده ايم ، ناراحت مى شود و ناراحت كردن مسلمان خود گناه ديگرى است . بنابراين جبران غيبت ، استغفار است و حلاليّت خواستن از غيبت شونده در همه جا لازم نيست .

228- وسائل الشيعه ، ج 8، ص 605.

229- (انّ الّذين يحبّون ان تشيع الفاحشة ... لهم عذاب اليم ). نور، 19.

230- بحار، ج 72، ص 249.

231- بحار، ج 75، ص 257.

232- كافى ، ج 2، ص 358.

233- محجّة البيضاء، ج 5، ص 265.

234- غررالحكم .

235- وسائل الشيعه ، ج 8، ص 607.

236- وسائل الشيعه ، ج 8، ص 606.

237- كنزالعمّال ، ج 2، ص 80.

238- بحار، ج 72، ص 226.

239- نهج البلاغه ، خطبه 140.

240- بحار، ج 1، ص 191.

241- همزه ، 1.

242- نساء، 148.

243- توبه ، 99.

244- بقره ، 138.

245- بقره ، 256.

246- كافى ، ج 2، ص 14.

247- كافى ، ج 2، ص 24.

248- كافى ، ج 2، ص 24. 249- كافى ، ج 2، ص 52.

250- كافى ، ج 2، ص 24.

251- كافى ، ج 2، ص 51.

252- انفال ، 2.

253- نور، 62.

254- انفال ، 4 و 74.

255- بقره ، 74.

256- نساء، 137.

257- بحار، ج 1، ص 208.

258- فصّلت ، 30.

259- بقره ، 102.

260- آل عمران ، 193.

261- يوسف ، 101.

262- انعام ، 98.

263- ميزان الحكمه .

264- ميزان الحكمه .

265- انفال ، 12.

266- كهف ، 14.

267- هود، 120.

فهرست مطالب

[مقدمه ناشر 2](#_Toc365974360)

[پيشگفتار 4](#_Toc365974361)

[سيماى سوره حجرات 6](#_Toc365974362)

[بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيِمِ 8](#_Toc365974363)

[نكته ها: 8](#_Toc365974364)

[آيه (1) 9](#_Toc365974365)

[نكته ها: 9](#_Toc365974366)

[پيام ها: 10](#_Toc365974367)

[نمونه هاى پيش افتادن 11](#_Toc365974368)

[نمونه هاى تخلّف و بازماندن 13](#_Toc365974369)

[بحثى پيرامون تقوى 14](#_Toc365974370)

[عوامل مؤثّر در تقوى 15](#_Toc365974371)

[آيا تقوى محدوديّت است ؟ 16](#_Toc365974372)

[آيه (2) 18](#_Toc365974373)

[نكته ها: 18](#_Toc365974374)

[پيام ها: 20](#_Toc365974375)

[نمونه ها 21](#_Toc365974376)

[مقدّسات در اسلام 22](#_Toc365974377)

[احترام گذارى اولياى الهى 25](#_Toc365974378)

[حبط و نابودى اعمال 26](#_Toc365974379)

[حبط وتباهى اعمال در روايات 27](#_Toc365974380)

[آيه (3) 31](#_Toc365974381)

[نكته ها: 31](#_Toc365974382)

[پيام ها: 32](#_Toc365974383)

[ادب در گفتگو 33](#_Toc365974384)

[نمونه ها 33](#_Toc365974385)

[امتياز پاداش هاى الهى 34](#_Toc365974386)

[آيه (4 و 5) 36](#_Toc365974387)

[نكته ها: 36](#_Toc365974388)

[پيام ها: 37](#_Toc365974389)

[آيه (6) 39](#_Toc365974390)

[نكته ها: 39](#_Toc365974391)

[پيام ها: 39](#_Toc365974392)

[فسق چيست و فاسق كيست ؟ 41](#_Toc365974393)

[برخورد با فاسق 43](#_Toc365974394)

[تحقيق ، داروى دردهاى اجتماعى 43](#_Toc365974395)

[نمونه اى تلخ 44](#_Toc365974396)

[محكم كارى 44](#_Toc365974397)

[خبر در اسلام 45](#_Toc365974398)

[شيوه تحقيق 46](#_Toc365974399)

[دروغ 48](#_Toc365974400)

[آيه (7 و 8) 50](#_Toc365974401)

[نكته ها: 50](#_Toc365974402)

[پيام ها: 52](#_Toc365974403)

[رابطه ايمان و علم 54](#_Toc365974404)

[آيه (9) 55](#_Toc365974405)

[نكته ها: 55](#_Toc365974406)

[پيام ها: 56](#_Toc365974407)

[نمونه ها 58](#_Toc365974408)

[عدالت 59](#_Toc365974409)

[عدالت در مكتب انبيا 60](#_Toc365974410)

[زمينه هاى اعتقادى وفطرى عدالت 61](#_Toc365974411)

[گستره عدل 62](#_Toc365974412)

[نمونه ها 63](#_Toc365974413)

[آيه (10) 66](#_Toc365974414)

[نكته ها: 66](#_Toc365974415)

[پيام ها: 67](#_Toc365974416)

[اخوّت و برادرى 68](#_Toc365974417)

[حقوق برادرى 70](#_Toc365974418)

[بهترين برادر 71](#_Toc365974419)

[صلح و آشتى در قرآن 71](#_Toc365974420)

[اهميّت آشتى 72](#_Toc365974421)

[موانع صلح وآشتى 73](#_Toc365974422)

[گوشه اى از عوامل رحمت الهى 74](#_Toc365974423)

[عوامل دريافت رحمت در روايات 74](#_Toc365974424)

[آيه (11) 76](#_Toc365974425)

[نكته ها: 76](#_Toc365974426)

[پيام ها: 77](#_Toc365974427)

[مسخره و استهزاى ديگران 78](#_Toc365974428)

[ريشه هاى مسخره 78](#_Toc365974429)

[تحقيرهاى ناخواسته 79](#_Toc365974430)

[درجات مسخره 80](#_Toc365974431)

[عواقب مسخره كردن 80](#_Toc365974432)

[خاطره 81](#_Toc365974433)

[آيه (12) 82](#_Toc365974434)

[نكته ها: 82](#_Toc365974435)

[پيام ها: 83](#_Toc365974436)

[اقسام سوء ظن 85](#_Toc365974437)

[غيبت چيست ؟ 87](#_Toc365974438)

[غيبت در روايات 87](#_Toc365974439)

[جبران غيبت 88](#_Toc365974440)

[موارد جواز غيبت 89](#_Toc365974441)

[خطرات غيبت 90](#_Toc365974442)

[انواع غيبت 90](#_Toc365974443)

[آثار غيبت 91](#_Toc365974444)

[الف : آثار اخلاقى واجتماعى 91](#_Toc365974445)

[ب : آثار اخروى 91](#_Toc365974446)

[انگيزه وريشه هاى غيبت 92](#_Toc365974447)

[شنيدن غيبت 93](#_Toc365974448)

[شيوه هاى ترك غيبت 93](#_Toc365974449)

[تذكّرات 94](#_Toc365974450)

[آيه (13) 95](#_Toc365974451)

[نكته ها: 95](#_Toc365974452)

[پيام ها: 95](#_Toc365974453)

[آيه (14) 97](#_Toc365974454)

[نكته ها: 97](#_Toc365974455)

[پيام ها: 97](#_Toc365974456)

[تفاوت اسلام با ايمان 98](#_Toc365974457)

[آيه (15) 100](#_Toc365974458)

[پيام ها: 100](#_Toc365974459)

[سيماى مؤ من واقعى 100](#_Toc365974460)

[پايدارى در ايمان 102](#_Toc365974461)

[وسيله پايدارى ايمان 103](#_Toc365974462)

[آيه (16) 104](#_Toc365974463)

[نكته ها: 104](#_Toc365974464)

[پيام ها: 104](#_Toc365974465)

[آيه (17) 105](#_Toc365974466)

[نكته ها: 105](#_Toc365974467)

[پيام ها: 105](#_Toc365974468)

[آيه (18) 107](#_Toc365974469)

[پيام ها: 107](#_Toc365974470)

[پی نوشت ها : 108](#_Toc365974471)

[فهرست مطالب 118](#_Toc365974472)